



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال چهاردهم، شماره ۲۹، تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۴۴-۹

## آگاهی‌هایی تازه درباره تاج‌الدین محمود اشنوی و ارتباط وی با مجدالدین بغدادی و دربار خوارزمشاهیان<sup>۱</sup>

علی صباغی<sup>۲</sup>

عبدالامیر عمیرات<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲

### چکیده

از آنجاکه درباره احوال تاج‌الدین محمود اشنوی اطلاعات دقیقی در دست نیست و پژوهشگران نیز با حدس و گمان درباره جزئیات زندگی وی سخن گفته‌اند، انتشار هرگونه سندی که بتواند برخی از زوایای زندگی او را روشن‌تر سازد، اهمیت خواهد داشت. در این مقاله، ضمن بررسی آرای پژوهشگران درباره زندگی و آثار اشنوی، نامه‌ای نویافته از مجدالدین بغدادی را معرفی کرده‌ایم که از فحوای آن چنین برمی‌آید که اشنوی حوالی سال‌های ۵۹۷ تا ۶۰۲ ق. ضمن اقامت در هرات، در خانقاهی کهن به هدایت مریدان و درس و وعظ می‌پرداخته است و مقام و آوازه‌اش چنان بلند بوده که اطرافیان محمد خوارزمشاه، از ترس نفوذ معنوی او، در صدد تخریبش برآمده‌اند و تلاش کرده‌اند تا نظر سلطان را درباره وی تغییر دهند. خوارزمشاه نیز به محض محاصره هرات، او را زندانی کرده است، اما در نهایت عارف بزرگی همچون مجدالدین بغدادی، ضمن تعظیم و بزرگداشت وی، از نفوذ بسیار زیاد خود در دربار خوارزمشاهیان برای رهایی او از

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2022.40883.2393

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20089384.1401.14.29.1.8

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران. (نویسنده مسئول).

a-sabaghi@araku.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران. amiromeyrat400@gmail.com

بند اسارت استفاده کرده است.

**واژه‌های کلیدی:** عرفان اسلامی، دوره خوارزمشاهیان، تاج‌الدین اشنوی،

مجدالدین بغدادی، نسخه خطی.

## ۱- مقدمه

درباره احوال ابومحمد محمود بن خداداد بن ابی بکر بن یوسف اشنوی،<sup>۱</sup> عارف بزرگ قرن ششم و هفتم هجری اطلاعات دقیقی در دست نیست. تاریخ ولادت، وفات، خاستگاه و محل زندگی وی دقیقاً روشن نیست و محققان به مدد برخی اشارات و با حدس و گمان درباره جزئیات زندگی و برخی از آثار وی سخن گفته‌اند. ما در این مقاله برآنیم تا ضمن نقد احوال وی، نامه‌ای نویافته از مجدالدین بغدادی را معرفی کنیم که از یک سو دربردارنده نکاتی تازه درباره تاج‌الدین اشنوی است که در هیچ منبع دیگری ذکر نشده است و از سوی دیگر نشان‌دهنده مقام بلند عرفانی اشنوی و اعتبار و نفوذ مجدالدین بغدادی در دربار خوارزمشاهیان و همچنین نشانگر ارتباط این دو عارف بزرگ خوارزم و هرات است. مجموعه اطلاعاتی که از این نامه استنباط و ارائه خواهد شد، پژوهشگران را در تکمیل سرگذشت این دو عارف نامدار به کار خواهد آمد.

## ۲- نقد احوال تاج‌الدین اشنوی

مایل هروی درباره خاستگاه و محل زندگی تاج‌الدین اشنوی بر این باور است که او ظاهراً از اشنه آذربایجان برخاسته و از آن پس در هرات، به سیر و سلوک عرفانی و درس و وعظ پرداخته است (اشنوی، ۱۳۶۸: ۶). وی برای اثبات این ادعا، ضمن ردّ روایت شمس‌الدین عبداللطیف، مبنی بر اینکه تاج‌الدین اشنوی در زمان اقامت در اشنوه، در آنجا رباطی نیز داشته (عبداللطیف، ۱۳۴۷: ۲۰۸)، روایت اصیل‌تر آن داستان را از صاحب کتاب *تحفه‌العرفان* نقل می‌کند که در آن، بر خلاف روایت عبداللطیف، اشاره‌ای به موضع روزبهان بقلی - شیراز - و مقام اشنوی - قصبه اشنوه - نشده است (روزبهان ثانی، ۱۳۴۷: ۲۷ و ۲۸) و با توجه به آنکه فصیح خوافی از اقامت اشنوی در هرات یاد کرده است و اصیل‌الدین واعظ و جامی نیز از مدفن او در هرات سخن گفته‌اند، ضبط شرف‌الدین ابراهیم صاحب کتاب *تحفه‌العرفان* را دقیق و درست می‌دانند. ایشان علاوه بر منابع

پیش گفته، به مطلب زیر از *غایة الإمكان فی درایة المكان* استناد می کند و معتقد است که اشنوی فاصله های دور و نزدیک نشابور و بغداد را به نسبت محل اقامت خود یعنی هرات در نظر گرفته و عنوان کرده است: «مزاحمت و مضایقت در او ظاهر است، تا یکی فراتر نشود دیگری به جای او نتواند نشست، و قرب و بعد در او هم معلوم است. نشابور مثلاً نزدیک، و بغداد، از او دور است» (اشنوی، ۱۳۶۸: ۶-۸).

دانش پژوه با توجه به اقامت اشنوی در همدان، وی را همدانی (روزبهان ثانی، ۱۳۴۷: ۵۱) دانسته است. نجم الدین دایه نیز او را عراقی (دایه، ۶۴۷: ۴ پ؛ به نقل از صفری آق قلعه، ۱۳۹۶: ۱۲۱) و طاهری خسروشاهی وی را از متصوفه گمنام تبریز به شمار آورده اند<sup>۳</sup> (طاهری خسروشاهی، ۱۳۹۵: ۴۲). برخی از نویسندگان هم در کل، احوال تاج الدین را با احوال فرزندش درهم آمیخته اند. نام وی را به اشتباه صدرالدین محمود اشنوی یا اشنه‌ی و رساله اش را *غایب الامکان فی معرفه الزمان و المكان* ذکر کرده و او را این گونه معرفی کرده اند:

«این شیخ محمود اشنوی یکی از بزرگان علما و دانشمندان و وعاظ عصر اتابک ابوبکر بن سعد زنگی بوده. اتابک ابوبکر بن سعد، به صوفیه و دراویش عقیدتی به کمال داشته؛ اما به علما و دانشمندان و حکما نمی پرداخت، لهذا شیخ محمود اشنه‌ی را از شیراز تبعید کرد که وی واعظی حکیم و فیلسوف بود. شیخ محمود اشنه‌ی این رباعی را حسب حال خود گفته خطاب به اتابک:

از صحبت تو کنون فراق اولی تر بر درگه تو زرق و نفاق اولی تر  
چون پرده راستی مخالف کردی ما را پس از این، سوی عراق اولی تر  
حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی در آخر عمر نابینا بود او را به محقه نشانده به مجلس وعظ او حاضر نمودند. سخنان او را نیک پسندید و تحسین ها نمود» (واعظ و دیگران، بی تا: ۲۳۹ و ۲۴۰).

همه این مطالب در منابع گوناگون درباره صدرالدین محمد اشنه‌ی نوشته شده است نه تاج الدین. در تاریخ و صاف این مطالب با تفصیل بیشتر روایت شده است (شیرازی، ۱۳۳۸: ۱۵۸/۲ - ۱۵۹؛ شیرازی، ۱۳۴۶: ۹۳). علامه قزوینی هم در *شک الازار فی حط الأوزار عن زوار المزار*، خلاصه نوشته های تاریخ و صاف را با حذف حشو و زواید آورده است (شیرازی، ۱۳۲۸: ۳۰۷-۳۰۸ حاشیه ۸). نورانی وصال همان حاشیه قزوینی را بدون کم و

۱۲ / آگاهی‌هایی تازه درباره تاج‌الدین محمود اشنوی و ارتباط وی با مجدالدین بغدادی ... / صباغی و ...

کاست در تذکره هزار مزار تکرار کرده (شیرازی، ۱۳۶۴: ۳۵۰-۳۵۱) و زرکوب شیرازی نیز خلاصه بسیار مختصری از همان گفته و صاف را در کتاب شیرازنامه نقل کرده است (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۵۷).

درباره روزگار تاج‌الدین نیز اختلاف نظر وجود دارد، مستوفی او را از مشایخ صوفیه عصر مغول برشمرده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۳۹۹)، نفیسی او را از مشایخ نقشبندی قرن نهم دانسته (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۸۱/۱) و دانش‌پژوه، مراد او یعنی شمس‌الدین محمد بن عبدالملک دیلمی را زنده به سال ۶۹۹ ق. در نظر گرفته است که با این تخمین، تاج‌الدین اشنوی باید سده هشتم را نیز درک کرده باشد، اما مایل هروی هیچ‌یک از این تخمین‌ها را در خصوص زندگی اشنوی صائب نمی‌داند و بر این باور است که هیچ سندی در دست نیست که به قطع زمان حیات او را آشکار کند (اشنوی، ۱۳۶۸: ۸). وی با توجه به اشاراتی مبنی بر اینکه سیف‌الدین باخرزی (م ۶۵۹ ق.)، خرقه تبرک از تاج‌الدین در هرات ستانده<sup>۳</sup> و اینکه امام‌الدین داود بن محمد بن روزبهان الفرید (م ۶۷۱ ق.) از او تلقین ذکر و اجازه داشته است و نیز با توجه به اینکه فرزند وی صدرالدین محمد در حدود سال ۶۲۳ ق. یا اندکی پس از آن بر اثر تدریس فلسفه از شیراز تبعید شده، به این نتیجه رسیده که تاج‌الدین اشنوی دوران شکوفایی حیات فکری خود را در نیمه دوم از سده ششم سپری کرده است؛ به طوری که در حدود سال ۶۰۰ ق. به مقام ارشاد دست یافته و از شهرت و اعتبار کافی برخوردار بوده و از جمله مشایخ هم‌پیر و هم‌مقام روزبهان شناخته می‌شده است. تولد او را حدود سال ۵۵۰ ق. و وفات وی را نیز در میانه دو سه دهه نخستین از نیمه اول قرن هفتم تخمین زده است (همان، ۸-۹). ایشان هم‌چنین به نقل از مقصد الاقبال سلطانیه و مرصد الآمال الخاقانیه و نفعات الانس می‌نویسد که تن تاج‌الدین را پهلوی مدفن مجدالدین طالبه در گذشته پیش از ۶۰۶ ق. در محلی میان دروازه خوش و فیروزآباد هرات دفن کرده‌اند (همان: ۹). کتاب‌های مربوط به مزارات هرات نیز همین نوشته‌های اصیل‌الدین واعظ را تکرار کرده‌اند (احراری، ۱۳۱۰: ۵۲ و واعظ، بی تا: ۲۳۹ و ۲۴۰). گذشته از مطالب پیش گفته، باید گفت که صدرالدین محمد اشنوی در رساله ورد الجنه و بدر الدجنه<sup>۴</sup> نام پدر خود را در دو جا با جمله‌های دعایی «قدس الله روحه و نور ضریحه» (اشنوی، ۷۱۹: ۳ پ) و «رضی الله عنه و أرضاه و أعطاه ما یحبّه و یرضاه» (همان، ۲۶ ر) آورده و از آنجا که این رساله احتمالاً پیش از سال ۶۳۲ ق. تألیف شده، در نتیجه تاج‌الدین اشنوی نیز باید پیش از این تاریخ در گذشته

باشد.<sup>۵</sup>

صدرالدین چندین بار در رساله *تحفه اهل الوصول فی علم الفصول* از مرگ پدر خود یاد کرده است:

«اگر سایه همای شفقت پدری زایل شده است، آفتاب عنایت ازلی بر درجه استواست و اگر فجایع ادوار، گرد یتیمی بر رخساره این بیچاره نشانده است، نظر عنایت کردگار، جواهر حکم بر سر دل افشانده است» (اُشْهَی، قرن ۱۰، ۶۶ ر).  
«پدر بزرگوار من و مونس روزگار من فلان، همی ناگاهی به خاک گور فرورفت تا عالمیان بدانند که راه منزل از این جای است و همه را گذر برین آستانه است» (همان، ۶۸ ر).

«دست تقلب روزگار، دامن زمن پدر مهربان از پنجه او بیرون کرده، خاک یتیمی بر چهره او بیخته و از بهر مذاق دلش، معجون زهر آمیخته» (همان، ۱۰۸ پ).  
در جای دیگری از این رساله هم، رباعی زیر را در یادکرد مرگ وی سروده است:

کارم از حد بشد، چه کنم گله از بخت سرنگون، چه کنم  
پدرم نزد تخت سلطان شد من بیچاره از برون چه کنم  
(همان، ۶۵ پ)

کهن ترین سندی که زمان و مکان درگذشت شیخ تاج الدین در آن ثبت شده، مقدمه *بحر الحقایق و المعانی فی تفسیر السبع المثانی* به شماره ۳۷ مکرر محفوظ در کتابخانه حسن حسنو پاشاست. نجم الدین دایه در این مقدمه، تاریخ درگذشت تاج الدین اشنوی را سال ۶۲۰ ق. در همدان ذکر کرده و صفری آق قلعه نیز براساس همین نوشته و اینکه نجم الدین دایه سالیان متعدد در همدان از محضر اشنوی بهره برده، این سخن را که اشنوی در هرات سکونت داشته و در این شهر پهلوی مدفن مجدالدین طالبه به خاک سپرده شده، نادرست دانسته است (صفری آق قلعه، ۱۳۹۶: ۱۲۵).

در نقد مطالب پیش گفته باید گفت که نامه ای از مجدالدین بغدادی (۵۶۶ - ۶۰۶ ق) طیب، عارف بزرگ و شیخ الشیوخ دارالملک خوارزم و از مقربان خوارزمشاهیان، خطاب به تاج الدین محمود اشنوی در دست است که از فحوای آن چنین برمی آید که اشنوی و فرزند او، صدرالدین محمد اُشْهَی، حوالی سال های ۵۹۷ تا ۶۰۲ ق. در هرات اقامت داشته و در خانقاهی هشتادساله که منشأ و مرکز مردان خدا و اولیای بزرگ بوده و بغدادی آن را

«مخ بیضه مسلمانی» (جنگ ۲۹۹۶ ف، ۷۰۶ - ۷۱۰: ۱۷ ر) دانسته، به هدایت مریدان می‌پرداخته است. این در حالی است که پژوهشگران معتقدند از خانقاه و رباط تاج‌الدین اشنوی اطلاع دقیقی در دست نیست و از زاویه وی در مشیخه‌ها و متون تاریخی خبری و اثری نیست، اما از فحوای پاره‌ای روایات از جمله روایت صاحب کتاب روح الجنان پیداست که اشنوی خانقاهی داشته و سالکانی در آن خانقاه تحت مراقبت و هدایت و ارشاد وی به سیر و سلوک مشغول بوده‌اند (اشنوی، ۱۳۶۸: ۹). اشنوی علاوه بر این خانقاه در دیگر خلوت‌خانه‌های هرات نیز مریدان بسیاری داشته است: «عمرهاست تا خلوت‌خانه‌های هرات به رسوخ قدم مریدان گرم‌روان یگانه جهان، محسود بقاع عالم است» (جنگ ۲۹۹۶ ف، ۷۰۶ - ۷۱۰: ۱۶ ر).

در زمان نگارش نامه، آوازه اشنوی چنان بلند بوده که نه تنها بزرگان و مقبولان هرات به او ارادت خاصی داشته‌اند، بلکه شهرتش به خوارزم هم رسیده و عارف بزرگی چون مجدالدین بغدادی در سراسر نامه خویش، ضمن اظهار ارادت به وی، از او با عناوینی چون شیخ الاسلام، قدوه سالکین، صفوه المحققین، قطب الأولیا و یگانه جهان یاد می‌کند و شوق دیدار او را چنین توصیف می‌کند:

«در میانه، غصه این ضعیف راست که از سعادت خدمت که مطلوب دل و جان است، محروم است و یا لیت که امکان حرکت بودی تا سحبا علی الوجه أو مشیا علی الرأس، به خدمت شتافتی» (همان، ۱۷ ر) و در آن هنگام که به دستور محمد خوارزمشاه، تاج‌الدین را به دهستان<sup>۷</sup> می‌فرستند و نه به خوارزم، چون از دیدار وی در خوارزم محروم می‌ماند این گونه تأسف خود را نشان می‌دهد: «نیاز بدان حضرت دل و جان ما را بود و بی‌خبران دهستان بدان سعادت مستسعد شدند لا إله إلا الله» (همان).

این ارادت است که سبب می‌شود تا مجدالدین بغدادی با بهره‌گیری از نفوذ خود در دربار خوارزمشاهیان او را از زندان و خشم سلطان محمد خوارزمشاه نجات دهد. ماجرا از این قرار است که سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۵۹۷ ق. برای مقابله با غوریان، به خراسان لشکر کشی کرد و در اوایل سال ۵۹۸ ق. با بهره‌گیری از درگیری شهاب‌الدین غوری در هند توانست خراسان را بگیرد و هرات را نیز محاصره کند. با بازگشت شهاب‌الدین غوری از هند، خوارزمشاه ناچار به مرو عقب‌نشینی کرد و پس از آنکه مذاکرات صلح بین خوارزمشاه و غوریان نتیجه نداد، سلطان به خوارزم بازگشت و در

غیاب وی، غوریان بار دیگر مشرق خراسان را تصرف کردند. با مرگ سلطان غیاث‌الدین در جمادی‌الاولی ۵۹۹ ق. و کشمکش میان جانشینان وی، خوارزمشاه خراسان را از ایشان بازپس گرفت و هرات را نیز تصرف کرد. در این هنگام، شهاب‌الدین غوری به خوارزم لشکرکشی نمود. خوارزمشاه نیز بلافاصله به آنجا حرکت کرد. او همچنین سفیری به دربار قراختایان فرستاد و از آنان یاری خواست.

در این جنگ، غوریان به‌رغم تلفات شدید پیروز شدند و به گرگانج روی نهادند. خوارزمشاه با وجود غرقاب کردن زمین و سوزاندن علوفه نتوانست مانع محاصره گرگانج شود. خوارزمیان به فرماندهی ترکان‌خاتون، تا ورود سلطان به شهر، در مقابل مهاجمان مقاومت کردند. از سوی دیگر، نیروی کمکی قراختایان رسید و غوریان به‌ناچار عقب نشستند. آنگاه خوارزمشاه سفیری به دربار شهاب‌الدین فرستاد و خواستار صلح شد. شهاب‌الدین، به علت ضعف موقعیت خود، صلح را پذیرفت و در نتیجه، خراسان به اضافه شهر مروالرود در اختیار خوارزمشاه قرار گرفت. با مرگ شهاب‌الدین غوری در شعبان ۶۰۲ ق، برادرزاده‌اش غیاث‌الدین محمود به تخت نشست؛ اما برخی از امیران غوری به مخالفت با وی برخاستند. خوارزمشاه با استفاده از این موقعیت هرات و بلخ را تصرف کرد و غیاث‌الدین محمود نیز به نام وی خطبه خواند (رحمتی، ۱۳۹۰: ۱۶/۳۰۸).

در زمان محاصره هرات، تاج‌الدین اشنوی نیز در این شهر بوده و از آنجا که رنجش خاطر معاندان از شهرت و اعتبار تاج‌الدین و بدگویی آنان از وی نزد سلطان سبب تغییر دید خوارزمشاه نسبت به اشنوی شده بود، او نیز در قلعه هرات گرفتار می‌شود و خوارزمشاه دستور می‌دهد که وی را زندانی کنند. مجدالدین بغدادی پس از اطلاع از این ماجرا نزد ترکان‌خاتون مادر سلطان محمد می‌رود و از محامد، مآثر، علم و عمل، مجاهده، ذوق و مقام عرفانی تاج‌الدین سخن می‌گوید و از او خواهش می‌کند تا وساطت کند که سلطان، اشنوی را آزاد کند. ترکان‌خاتون هم از زبان بغدادی به سلطان پیغام می‌دهد که به بدگویی‌های حاسدان و تنگ‌نظران توجه نکنند و دل خود را با شیخ و یاران او صافی گرداند و تا این کار را نکند و آن خیال باطلی را که نقل کرده‌اند از باطن عزیز محو نفرماید، نخواهد توانست قلعه هرات را فتح کند. خوارزمشاه هم به هشدار مادر توجه می‌کند و پس از فتح کامل شهر، اشنوی را در نهایت عزت و احترام، در ظل عنایت خویش درمی‌آورد. چون حاسدان و معاندان شیخ ناامید شدند و ارادت و حسن اعتقاد سلطان را به

تاج‌الدین و مریدان وی مشاهده نمودند، تمام تلاش خود را به کار بستند تا خوارزمشاه را متقاعد کنند که اشنوی را به دهستان بفرستد نه به خوارزم. سلطان نیز دستور داد شیخ را در نهایت احترام به دهستان ببرند تا با فراغ دل به مراقبت و جمعیت خاطر مشغول گردد. در ادامه نامه، بغدادی به تاج‌الدین می‌نویسد: در آن هنگام که خوارزمشاه به خوارزم بازرسد، از او خواهش خواهد کرد که ولایت خوارزم را از قدم و دم آن بزرگوار محروم نگرداند و امیدوار است زودتر به خوارزم برسد و دوستکام از اینجا روی به مقرر عز و مقام جمعیت خویش آورد (جنگ ۲۹۹۶ ف، ۷۰۶ - ۷۱۰: ۱۷ ر). نکته دیگر آنکه صدرالدین محمد اشنوی در این ماجرا همراه پدر در هرات بوده است چرا که مجدالدین در پایان نامه از اشنوی می‌خواهد که سلام او را به صدرالدین محمد که خود را حلقه به گوش حضرت او می‌داند، برساند.

### ۳- آثار تاج‌الدین اشنوی

از اشنوی چهار رساله عرفانی و اشعاری بر جای مانده است. نفیسی رساله تاج‌نامه شاه نعمت الله ولی را نیز به اشتباه در زمره آثار اشنوی آورده است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۸۱/۱).

### ۳-۱ غایة الإمكان فی درایة المكان

مهم‌ترین رساله اشنوی *غایة الإمكان فی درایة المكان* است. نفیسی این رساله را به اشتباه در مزارات ذکر کرده است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۷۵۰/۲). تألیف این رساله را به کسان دیگری نیز نسبت داده‌اند. ناظر کازرونی عنوان این رساله را *غایة الإمكان فی درایة الزمان و المكان*<sup>۱</sup> از شیخ محمد اشنوی دانسته (ناظر کازرونی، ۱۱۸۳: ۴۲ ر) و به تبع وی فهرست‌نگار هم این رساله را به نام فرزند تاج‌الدین اشنوی ثبت کرده است (دانش‌پژوه، ۱۳۴۰: ۱۳/۳۱۸۹). ذوالریاستین این رساله را در سال ۱۳۱۱ ش. به همراه رسائل شاه نعمت الله ولی و به نام خواجه محمود بن محمد دهدار عیانی اشنوی به چاپ رسانده است. در سال ۱۳۶۰ ش، فرمنش آن را به نام *عین القضاة همدانی* منتشر کرده است. لطیف‌الله نیز در سال ۱۹۸۴ م. این رساله را با ترجمه اردوی آن مجدداً به نام *عین القضاة همدانی* عرضه نموده است. نذر صابری در سال ۱۴۰۱ ق. با مقدمه‌ای به زبان اردو، آن را به نام تاج‌الدین اشنوی در پاکستان انتشار داده است (اشنوی، ۱۳۶۸: ۱۹ و ۲۰). واپسین چاپ این رساله هم از مایل



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۴، شماره ۲۹، تابستان ۱۴۰۱ / ۱۷

هروی است که آن را ضمن مجموعه آثار فارسی تاج‌الدین اشنوی تصحیح و روانه بازار نشر کرده است (همان، ۴۷-۸۲). شهسواری نیز با ارائه دلایل زیر غایبه‌الامکان را به شمس‌الدین محمد بن عبدالملک دیلمی نسبت داده است:

الف) اشارات خود دیلمی در مطاوی آثارش، تفصیل درباره بحث مکان را به کتابی فارسی در این باب حواله می‌دهد که این مباحث عیناً در غایبه‌الامکان یافت می‌شود؛  
ب) کتابشناسی‌ها از کتاب‌المکان دیلمی یاد کرده‌اند؛

پ) به قرینه سبک و محتوای اثر، عبارات، محتوا، مطاوی، سبک نگارش و حتی نحو زبان در این اثر با دیگر آثار دیلمی هم‌خوانی تام دارد، چنانکه حتی اگر کسی غایبه‌الامکان را در میانه آثار دیلمی بنگرد، به قرینه سبک و زبان این دو، نگارنده آن را شخصی واحد برخواهد شمرد؛

ت) در نسخه‌هایی که از مجموعه آثار دیلمی در دست او بوده، غایبه‌الامکان به وضوح در کنار دیگر آثار دیلمی آورده شده و کتاب نسخ، یاد نموده که این‌ها جملگی آثار دیلمی هستند و چنین می‌پندارد همین اندازه اشارت و دلالت فراهم‌آورندگان آثار وی، مثبت این انتساب تواند بود؛

ث) در غایبه‌الامکان یادکرد و خطاب مستقیم به «فرزند اعز» است که تطابق با دیگر آثار دیلمی نشان می‌دهد منظور وی از این مخاطب و فرزند معنوی شاگرد و مرید برجسته وی محمود اشنهی است و بالاخره آنکه در تاریخ تألیفات مسلمانان کم نبودند شاگردانی که احتراماً للاستاد، پس از استاد به تکمیل کار ایشان می‌پرداختند و بعضاً کتاب‌هایی به نام ایشان منتشر شده است (شهسواری، ۱۳۹۵: ۱۵۸). این رساله را به کسانی دیگری چون محمود گاوون (م ۸۸۶ق)، میر سید علی همدانی (م ۷۸۶ق)، فخرالدین عراقی (م ۶۲۵ق)، شیخ محمود شبستری (م ۷۲۰ق) و عزیزالدین نسفی (م ۶۶۱ق) نیز نسبت داده‌اند (درایتی، ۱۳۹۲: ۲۳/۲۸۲).

### ۲-۳ تحقیق الروح

مایل هروی این رساله را نیز تصحیح کرده و به نام تاج‌الدین اشنوی در مجله معارف به چاپ رسانده است (اشنوی، ۱۳۶۸: ۴۹-۵۷). هم‌چنین نجفی این رساله را به همراه چند

۱۸ / آگاهی‌هایی تازه درباره تاج‌الدین محمود اشنوی و ارتباط وی با مجدالدین بغدادی ... / صباغی و ...

رساله عرفانی دیگر در کتابی با عنوان شرب مدام تصحیح و منتشر کرده است (اشنوی، ۱۳۹۳: ۲۶۳-۲۵۵). نسخه‌ای از این رساله به شماره 5/682 M. مورخ ۱۱۳۲ ق. در کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا وجود دارد که در فهرست آن کتابخانه با عبارت «من کلام الشیخ صدرالدین الاشنهی فی تحقیق الروح»، به نام صدرالدین اشنهی ثبت شده است (دانش پژوه و حاکی، ۱۳۶۲: ۱۱/۶۸۶). همچنین، این رساله با همان عنوان، در حاشیه مجموعه نسخه شماره ۵۵ کتابخانه نمازی خوی (۴۳ پ - ۴۸ پ) نوشته شده که فهرست‌نگار آن را به اشتباه بخشی از رساله غایبه/الامکان فی درایة تاج‌الدین محمود اشنوی معرفی کرده است (جعفریان، ۱۳۷۷: ۹/۱۰۰). در کتابخانه آستان قدس رضوی نیز نسخه‌ای از رساله‌ای به نام روحیه (معرفت/الله) به نام تاج‌الدین اشنوی و با شماره ۱۸۳۹۴ نگهداری می‌شود که پس از بررسی نسخه، مشخص شد که این رساله، همان تحقیق الروح است.

### ۳-۳ رساله پاسخ به چند پرسش

مجموعه‌ای است شامل پنج پرسش برخی از مصاحبان تاج‌الدین اشنوی که در راه مکه و مدینه از وی پرسیده‌اند و او نیز پاسخ آن پرسش‌ها را به عربی نوشته است و اسماعیل بن عبدالمؤمن بن عبدالجلیل بن ابی منصور بن ماشاده اصفهانی به خواهش برخی از یاران خانقاهی این رساله را به فارسی ترجمه کرده است. مایل هروی این رساله را نیز تصحیح و ضمن مجموعه آثار فارسی اشنوی منتشر کرده است (اشنوی، ۱۳۶۸: ۸۵-۹۵).

### ۳-۴ بحر التوحید

رساله‌ای به نام بحر التوحید ضمن مجموعه‌ای به شماره 19/5020 مورخ ۸۶۶ ق (۱۲۱ پ - ۱۲۵ ر)، به نام تاج‌الدین اشنوی در فهرست کتابخانه موزه مولانای قوئیه ثبت شده است:

آغاز: جمع المکاشفات فی هذه الدائرة.

انجام: له نظر فلا تفاوت بينهما بل الجميع سواء عنده (گولپنارلی، ۱۹۷۲: ۳/۲۸۰).

### ۳-۵ اشعار

مایل هروی با بهره‌گیری از منابع گوناگون، ۲۴ غزل و دو رباعی فارسی و عربی تاج‌الدین اشنوی را گردآوری کرده است (اشنوی، ۱۳۶۸: ۹۹-۱۱۶). اسماعیل بن عبدالمؤمن اصفهانی در ترجمه *عوارف المعارف* سهروردی، بسیاری از اشعار او و فرزندش را ثبت کرده است؛ اما چون در همه موارد از سراینده اشعار نامی نبرده، ما را در شناسایی اشعار اشنوی دچار تردید می‌کند (همان، ۳۷). علاوه بر موارد فوق، صدرالدین اشنوی هفت بیت از یکی از غزلیات پدر خود را در تحفه اهل الوصول آورده که سه بیت آخر آن نیز در *عوارف المعارف* سهروردی آمده است (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۷۳):

جانا، دلی که با غم تو آشنا شود      گر خون شود ز بهر تو، بگذار تا شود  
خود آن که غمگسار دل او بود غمت      شادان چرا نباشد و غمگین چرا شود؟  
خلد برین ز رشک من آتش شود اگر      خاک در تو تاج سر این گدا شود  
دل بگسلد ز مهر تو، آخر که بایدش؟      جان بگذرد ز کوی تو، آخر کجا شود؟  
با شیر مادرم غم تو زقه کرده‌اند      هرگز مباد روزی کمز من جدا شود  
آن است شرط عشق که جان را هدف کنم      هر تیر درد را که ز شستت رها شود  
ناممکن است خود که ز صد تیر درد تو      یک تیر از نشانه جانم خطا شود  
(أشنوی، قرن ۱۰: ۱۲۲ ر)

در جای دیگر همین رساله، رباعی زیر را با عبارت «خوش گفته است شیخ الاسلام پدرم رضع» نقل کرده است:

ای یاد تو آرامگه و منزل دل      وز نام تو حل گشته همه مشکل دل  
جز مهر تو نیست ذره‌ای حاصل دل      زیرا که ز مهر خود سرشتی گل دل  
(همان، ۷۴ ر)

مضمون مصراع چهارم این رباعی در بیت پنجم غزل زیر که در *عوارف المعارف* بدون

ذکر نام شاعر نقل شده، تکرار شده است:

گر سر موئی ز زلف یار من پیداستی      هر چه در گیتی زن و مرد است از آن شیداستی  
یا اگر بوئی از او جائی به جانی یابدی      ای بسا انبوهیا از عاشقان کانجاستی  
آفتاب نوربخش آرا که هستی از غمش      چون هبا اندر هوا، سرگشته و فاواستی

۲۰ / آگاهی‌هایی تازه درباره تاج‌الدین محمود اشنوی و ارتباط وی با مجدالدین بغدادی ... / صباغی و ...

صد هزاران جان و دل پروانه شد شمع تو را سهل بودی گر تو با پروانگان پرواستی  
تو گل دل را ز مهر خود سرشتی و نه دل زهره آن داشتی که چون توئی را خواستی؟  
راستی شوریده گانه گفت خواهم بشنوید راستی بتوان شنودن آخر از ناراستی؟  
دل به کنج سینه اندر ساکن و فارغ بدی گر جمالت هر سحر خود را بر او ناراستی  
(سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۹۴)

شروانی هم در نزهه المجالس رباعی زیر را از تاج‌الدین اشنوی نقل کرده که  
در مجموعه آثار فارسی وی نیامده است:

دوش این دل [ما] جامه جان شق می‌زد خیمه ز بر طارم ازرق می‌زد  
اندر نظرش چو هیچ موجود نماند بی‌واسطه‌ای دم از اناالحق می‌زد  
(شروانی، ۱۳۷۵: ۱۴۴)

این رباعی در مجموعه رباعیات دانشگاه استانبول به شماره FY.1203 نیز با اختلاف  
بسیار جزئی در مصراع نخست نقل شده است<sup>۱</sup> (بی‌نا، بی تا: ۱۴۸ ر).

مایل هروی غزلی هشت بیتی با مطلع زیر را:

اگر تن است به جز خسته بلای تو نیست و گر دل است به جز بسته ولای تو نیست  
به استناد گفته ضیا پاشا که دو بیت آغازین آن را در جلد دوم *خرابات* به نام تاج‌الدین  
اشنوی ثبت کرده، به نام وی آورده و نوشته که «سبک بیان و قرائن معناشناسی نیز مؤید  
این است که تشخیص ضیا پاشا مستند به سندی کهن بوده است» (اشنوی، ۱۳۶۸: ۱۷۹ و  
۱۸۰). سه بیت از این غزل، با نام تاج‌الدین در *روضه الناظر و نزهه الخاطر* نقل شده است:  
اگر تن است به جز خسته بلای تو نیست و گر دل است به جز بسته ولای تو نیست  
ز فرق تا به قدم، ذره‌ای نمی‌بینم<sup>۱۰</sup> که آن از آن تو ای دوست، یا برای تو نیست  
مرا ز غیرت گفתי ز غیر یار ببر ز جان و دل بپریم، گر در آن رضای تو نیست  
(کاشی، قرن ۸: ۱۲۸ پ)

انصاری، شعر زیر را از تاج‌الدین دانسته (سهروردی، ۱۳۶۴: ۲۴۶):

فلک قدر ترا زید رسالت ز رویت تافته نور جلال  
ز خلق تو گرفته بوی در مشک ز رشک تو مه نو در خجالت  
چو برگردون گذر کردی ملک گفت: بنام ایزد، زهی جاه و جمالت  
چو پای خود نهادی بر سر عرش به بانگ آمد که آیا این چه حالت

مرا تاجی چنین کی بود کامشب      که باشم من که دریابم وصال؟  
گه آن است کز حضرت بخواهی      مراد خود چو هست اکنون مجالت  
بخواه آن‌ها که می‌خواهی هم امشب      که محنت خوش کشد بار دلالت  
سلام از حق به گوش جان تو بشنو      نظر کن در جمالش بی‌ملالت  
شنوئی چون سرآید مدحت تو؟      که بس تنگ است میدان مقالت

حال آنکه مایل هروی با توجه به تخلص «شنوئی» در بیت نهم، این شعر را در زمرة اشعار صدرالدین محمد اشنوی به شمار آورده است (اشنوی، ۱۳۶۸: ۱۵). انصاری، دو بیت زیر را نیز به نام تاج‌الدین ثبت کرده است (سهروردی، ۱۳۶۴: ۲۵۰):

ای چون تو ندیده جم، آخر چه جمال است این  
وی چون تو به عالم کم، آخر چه جمال است این  
زین گلبن انسانی هر دم گلی افشانی  
ای مایه روحانی آخر چه جمال است این

#### ۴- جایگاه اشنوی در عرفان

تاج‌الدین اشنوی از شاگردان شمس‌الدین ابی‌ثابت محمد بن عبدالملک دیلمی، عارف بزرگ قرن ششم بوده است. دیلمی درباره زمان و مکان آرای دقیقی داشته و اسماعیل پاشا رساله‌ای به نام *المکان* به او نسبت داده است (همان، ۴). یافته‌های او در این زمینه بر شاگردش نیز تأثیر داشته، طوری که اشنوی *غایة الامکان فی درایة المکان* به دیدگاه‌های وی درباره مکان نظر داشته است. مایل هروی درباره تأثیرپذیری شیخ عبدالعزیز نسفی (م ۶۶۱ ق) از رساله *غایة الامکان* اشنوی و بهره‌گیری شیخ محبوب الهی (م ۷۲۵ ق) از مطالب آن در بحث‌های خانقاهی پیرامون زمان و مکان و نیز تحریر و تخلص فصل‌های دوم و سوم این رساله ذیل عنوان «من کلام بعض العرفاء رحمهم الله» در کتاب *فصل الخطاب لوصول الاحباب فی المحاضرات* محمد پارسا حافظی بخاری (م ۸۲۲ ق) سخن گفته است (همان، ۲۰ و ۲۱). ناظر کازرونی نیز بنابر خواهش یکی از دوستان، بخشی از بند ۱۵ فصل «فی التوحید» (همان، ۵۱ و ۵۲) را در *السوانح* آورده و آن را شرح داده است (ناظر کازرونی، ۱۱۳۸: ۴۲ ر - ۴۵ پ).

۲۲ / آگاهی‌هایی تازه درباره تاج‌الدین محمود اشنوی و ارتباط وی با مجدالدین بغدادی ... / صباغی و ...

مجدالدین بغدادی، سیف‌الدین باخرزی و امام‌الدین داود بن محمد بن روزبهان الفرید از مریدان اشنوی بوده‌اند و اسفرائینی در کتاب *کاشف الأسرار* خود ضمن نقل حکایتی از وی، شیخ محمد گهرزنی از مشایخ گمنام قرن هفتم هجری را نیز در زمره ارادتمندان و شاگردان وی معرفی کرده است (اشنوی، ۱۳۶۸: ۱۰). ناظر کازرونی هم عبارتی از کتاب *التأویلات* نجم‌الدین دایه آورده که در آن دایه، تاج‌الدین اشنوی را از برترین مشایخ صوفیه دانسته که خداوند بر او منت نهاده که ملازم او و سه نفر دیگر از مشایخ این طایفه باشد:

«شیخ نجم‌الدین دایه که صاحب *مرصادالعباد* و *تأویلات* و سایر مصنفات عالیه است فرموده است در *تأویلات*: شرفنا الله بملازمه أربعه من سلاطين الصوفیه الشیخ شهاب‌الدین السهروردی و الشیخ تاج‌الدین الأشنهی و الشیخ نجم‌الدین الکبری و الشیخ مجدالدین البغدادی» (ناظر کازرونی، ۱۳۳۸: ۴۲ ر).

جز این سند، نجم‌الدین دایه در *مقدمه بحر الحقایق و المعانی فی تفسیر السبع المثانی* به بهره‌مندی خویش از محضر این چهار شیخ اشاره نموده و اظهار کرده است که چند سالی در خدمت شیخ تاج‌الدین بوده و از او حدیث شنیده و اجازه روایت حدیث به خط خود شیخ نیز داشته است. دایه پس از اینکه از بغداد به عراق بازگشته و از آنجا راهی خراسان و ماوراءالنهر شده، چند سالی عمدتاً در خوارزم مانده است. مدت اقامت وی در ماوراءالنهر از سال ۶۰۱ تا ۶۰۶ ق. بوده، زیرا در خلال شرح حالش اشاره کرده که تا زمان درگذشت مجدالدین بغدادی در سال ۶۰۶ ق، مدت پنج سال در خوارزم بوده است (صفری آق‌قلعه، ۱۳۹۶: ۱۲۲). به نظر می‌رسد در میانه همین سال‌های تبعید اشنوی به دهستان است که نجم‌الدین دایه چند سالی در دهستان و سپس در ری و همدان به خدمت وی رسیده باشد:

«فأما المشايخ المعبرون و العلماء الراسخون الذين كانوا مخصوصين بالتسليك ممن خدمتهم و صحبتهم و استفدت منهم فأربعة هم ساده القوم... فالأول منهم: شیخی و شیخ العالم... أبو سعید شرف بن المؤید بن أبی الفتح البغدادی ألقب بالمجد - رضی الله عنه و قدس الله روحه - و أما الثانی فالإمام الربانی و الشیخ التورانی شیخی و شیخ شیخی، مقتدی العالم بالحق، حجّه الله علی الخلق، ابوالجناب أحمد بن عمر بن محمد بن عبدالله الخیوقی الملقب بالنجم الکبری - قدس الله روحه و أكثر فتوحه - ... و أما الثالث: فالشیخ المطلق و المقتدی بالحق، هاد الخلق، أبو محمد محمود بن خداداد بن

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۴، شماره ۲۹، تابستان ۱۴۰۱ / ۲۳

أبی بکر العراقی الملقَّب بالتَّاج الأشْهَبی - نورَ الله حفرته ووسع علیه روضته - فقد صحبته بدهستان و الرّی و همذان مدّه مدیده و استفدت منه بهمذان سنین عدیده و لی منه السَّماعات و الإجازاه بخطّه فی المستجازات و أمّا الشَّیخ الرابع: فهو شیخی أیضاً شیخ المشایخ فی وقته، مقتدی أهل زمانه، عديم المثل فی أقرانه، أبو الحفص عمر بن محمد السَّهروردی الملقَّب بالشَّهاب - قدّس الله روحه و نورَ ضریحه ۷ (دایه، ۶۴۷: ۴ پ؛ به نقل از صفری آق قلعه، ۱۳۹۶: ۱۲۱).

در کتاب *تحفه العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان حکایتی از زبان صدرالدین محمد اشنه‌ی نقل شده که ارادت وی و پدرش را به شیخ روزبهان بقلی شیرازی (م ۶۰۶ ق) نشان می‌دهد:*

«پدرم شیخ الاسلام تاج‌الدین محمود رحمه الله علیه معتقد و مرید شیخ کبیر سید الاقطاب شیخ روزبهان بود - روح الله روحه - و از صادر و وارد احوال شیخ روزبهان پرسیدی و چون مسافری از طرف شیراز برسیدی، بیشتر آن بودی که او را به خانقاه خود فرود آوردی و به انواع او [را] دلداری فرمودی... شیخ صدرالدین محمد اشنه‌ی - رحمه الله علیه - بسیار به مزار مبارک شیخ روزبهان آمدی و فرمودی که او سلطان عاشقان است و مراد خلاق از سر روضه او زود حاصل می‌شود. اگر مشایخ دامن دامن می‌بخشند، شیخ روزبهان خرمن خرمن می‌بخشد و در تذکیر، سخن شیخ روزبهان بسیار فرمودی و گاه گاهی که در سخن گرم گشتی و شور در خلق افتادی، در ایراد سخن عشق فرمودی: اگر خاک آستانه شیخ روزبهان بروبند و ببینند از بوی عشق آید. بیت:

از خطّه فارس، انس جان می‌یابم      بوی نفس زنده‌دلان می‌یابم  
هر عقده که بر خاطر ما می‌افتد      حلّش ز در روزبهان می‌یابم  
(روزبهان ثانی، ۱۳۴۷: ۲۷ و ۲۸)

از سخنان صدرالدین در *تحفه اهل الوصول فی علم الفصول* چنین برمی‌آید که خاندان اشنوی همگی اهل علم و وعظ بوده و در شیراز از مقام و منزلتی بسیار والا برخوردار بوده‌اند و شیرازی‌ها هم آنان را به خوبی می‌شناخته‌اند. آوازه و وعظ تاج‌الدین نیز به شیراز رسیده و یا این که خود در این شهر مجلس وعظ داشته است:

«عزّه اهل شیراز می‌دانند که پدر سیوم من امام کبیر، حبر نحیر، فقیه ارشدالدین، یگانه عالم و فرزانه اعظم بود. آفاق، به وجود او منور و اطراف، به طنین علوم او معطر

و پدر دوم من، امام سعید و مقتدای وقت صدرالدین بود که نوای وعظ او هوش از مسامع جان‌ها ربوده و حلاوت تلاوت خطبه‌اش، نسخه ارغنون قدسی با عقل‌ها نموده و پدر اول من، قوام‌الدین است که هر دراعه طاعت که در قلد اهل مقاصیر شیراز می‌اندازند، به ریسمان خوش الحان او می‌دوزند و هر قندیل جمعه و جماعت که در مساجد این برج اولیا می‌سوزند، از روغن متابعت او می‌افروزند» (اشنوی، قرن ۱۰: ۹۸ پ و ۹۹ ر).

همچنین در جای دیگر این رساله، این گونه از فضایل پدر خویش سخن می‌گوید: «همگنان را معلوم است که پدر این ضعیف، مردی صالح بود. سال‌ها شاخسار گلبن منبر، به نوای خوش بلبل آسای او منور بود و مشام ایام، به رویح نفعات انفاس مشکل‌گشای معطر بود. عرصه جهان علم، به مخایل و فضایل او آباد گشته و دل‌های اهل ایمان به حلالیل شمایل او شاد بوده» (همان، ۹۶ ر).

#### ۵- معرفی نامه مجدالدین بغدادی به تاج‌الدین اشنوی

نامه مجدالدین بغدادی به تاج‌الدین اشنوی، ضمن جنگی است که در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، به شماره ۲۹۹۶ ف (از ظهر برگ ۱۴ تا برگ ۱۷)، نگهداری می‌شود. تاریخ کتابت نامه مشخص نیست؛ اما برخی رساله‌های دارای تاریخ کتابت این جنگ عبارت‌اند از: *مونس العشاق* شیخ شهاب‌الدین سهروردی (برگ ۱۸ تا ۲۵) تاریخ کتابت ۷۰۶ ق؛ پنج نامه از فخرالدین عراقی (از برگ ۴۵ تا ۵۱)، تاریخ استنساخ ۷۱۰ ق؛ کتابی در عرفان به عربی (از برگ ۶۴ تا ۹۳)؛ *گویا کنز المراد* (ظهر برگ ۶۴) با تاریخ کتابت ۷۰۶ ق؛ و کتاب *الدواء و الشفاء لأهل القبول و الوفاء* ابراهیم بن ابی المکارم طاوس (از برگ ۹۴ تا ۱۰۶) باز هم با تاریخ کتابت ۷۰۶ ق.

#### ۵-۱ مشخصات ظاهری مجموعه

۱۱۰ برگ، ۲۴ سطر: ۸۰×۱۹۰، قطع: ۱۲۵×۲۴۵. خط: نسخ. نوع کاغذ: سمرقندی. تزئینات متن: عناوین و مطالب مهم با مرکب قرمز. جلد: مقوایی، عطف و سجاف میشن تریاکی.

#### ۵-۲ ویژگی‌های رسم الخط

کاتب مجموعه و نامه یادشده به شیوه رسم الخط قدیم فارسی، سه حرف (پ)، (چ)، (ژ) را با یک نقطه و صامت (گ) را بدون سرکش نوشته و قاعده ذال اعجمی را نیز رعایت کرده



است:

«نیاز بدان حضرت دل و جان ما را بوذ و بی‌خبران دهستان بدان سعادت مستعد  
شدند» (جنگ ۲۹۹۶ ف، ۷۰۶-۷۱۰: ۱۷ پ).

«البته ناگفته نماند که در موارد بسیار اندک حرف (پ) با سه نقطه نیز نوشته شده  
است: می‌پرورد» (همان، ۴۸ ر).

از مشخصات برجسته دیگر رسم الخط این مجموعه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

### نوشتن «که» به صورت «کی».

#### مصوت «آ»:

در بیشترین موارد، با نشانه مدّ (~) و در موارد بسیار نادری هم بدون این نشانه نوشته شده  
است. در جاهایی نیز این مصوت به شکل (ا) آن هم در واژه عربی «قراءة» (همان، ۱۰۰  
پ). نشانه مدّ حتّی در میانه واژگان رعایت شده است: اجزآء (همان، ۱۵ پ).

#### طرز نوشتن صامت همزه:

- صامت همزه، در بیشتر موارد نوشته شده و گاهی هم - به ویژه در پایان واژگان - نوشته  
نشده است.

استغناء (همان، ۲۲ پ)، اشیا (همان، ۱۰۳ پ)، استیفا (همان، ۳ ر).

- همزه میانی هم‌زمان هم به شکل (ء) و هم به شکل (ی) نوشته شده است: فوائید (همان،  
۱۴ ر).

- بر روی حرف پیوند (و)؛ البته نه همه جا و بر روی صامت (و) در کلماتی مانند «دوم»،  
«سوم» و «بود» همزه گذاشته شده است: «و در همسایگی او در حجره دؤم تختی از آتش  
گستریده» (همان، ۲۱ ر).

نمونه این کاربرد در متون دیگر نیز دیده می‌شود: «فایده سؤم آن است که چون طفلی  
را برای امیری پرورند...» (احمدوزیر، ۱۳۵۳: ۳۲۳).

- همزه گاهی بدون کرسی است: «امروز خود از توعم نمی‌آید یاد» (جنگ ۲۹۹۶ ف، ۷۱۰  
- ۷۰۶: ۱۹ پ).

#### تای مدور:

غالباً به همان شکل کتابت عربی و در حالت اضافه نیز به شکل (ت) نگاشته شده است:  
اشاره و قدره (همان، ۱۰۰ پ)، صورة (همان، ۱۰۲ پ)، هراة (همان، ۱۴ ر). اشارتست

(همان، ۱۰۰ ر)، مقالتي (همان، ۱۲ پ).

### حرف «ت» و «ط»:

واژگان «تلخ» و «تلخی» با حرف «ط» نوشته شده‌اند. این شکل نوشتن در متون قرن پنجم مانند *الابنيه عن حقایق الادويه و هدايه المتعلمين في الطب* نیز دیده می‌شود (متینی، ۱۳۴۶: ۱۷۱): «اگر ذوق آن به کام جاننش رسد، لذات عالم فنا در کام جاننش تلخ گردد و حلاوت طلب در آن تلخی بازتوان یافت» (جنگک ۲۹۹۶ ف، ۷۱۰-۷۰۶: ۱۳ پ).

### نشانه اضافه:

- در کلمات مختوم به «ها»ی غیرملفوظ از نیمه اول حرف یاء «ء» استفاده شده است: «دروازه دؤم (همان، ۲۱ پ)، زنده ابدی» (همان، ۱۰۱ پ).

- علامت اضافه، پس از کلمات مختوم به مصوت «آ» و «و»، معمولاً «ی» است و گاهی هم «ء». در کلمات مختوم به مصوت «ی» از «ء» استفاده شده است:

بوی تو (همان، ۴۷ ر)، هوای او (همان، ۹۸ پ)، صفاء رویت (همان، ۵۰ ر)، فتوی<sup>۶</sup> الشباب شعبه... (همان، ۲۵ ر).

### طرز نگارش «ی» وحدت، نسبت و مصدری:

- پس از کلمات مختوم به مصوت «آ» و «و»:  
بدخویی کردن (همان، ۱۰۸ پ)، باروی<sup>۷</sup> دارد (همان، ۲۱ ر)، معنی<sup>۸</sup> آزین دقیقتر می‌طلبی (همان، ۱۰۵ ر).

- پس از کلمات مختوم به «ها»ی غیرملفوظ:

بنده‌یست (همان، ۲۴ پ).

### فصل و وصل کلمات:

در نوشتن کلمات مرکب، پیشوندها و پسوندها اصل بر جدانویسی است به استثنای حرف «به» و علامت جمع «ها». نشانه‌های «تر» و «ترین» نیز به هر دو صورت متصل و منفصل نوشته شده‌اند:

نهایت‌پذیر (همان، ۱۵ ر)، غیب‌نمای (همان، ۵۰ پ)، عالم‌اند (همان، ۱۱۰ پ)، سیاه‌روی (همان، ۷ ر)، رفیع‌تر (همان، ۱۱۰ ر)، نه جوان (همان، ۲۵ ر)، سالها (همان، ۴۵ پ). استثناء: بیکبارگی (همان، ۲۴ پ)، لطیف‌تر (همان، ۲۲ ر)، بسر، به تبرک (همان، ۱۵ ر).

دو کلمه «چه» و «که» گاه به صورت متصل به کلمه پس یا پیش از خود نوشته می شوند و در این صورت، «ها»ی غیرملفوظ حذف و گاهی نیز باقی می ماند:

آنچ (همان، ۱۳ پ)، کچون (همان، ۱۵ ر)، چتوان (همان، ۴۸ ر)، آنچه (همان، ۴۸ پ).  
چنانک (همان، ۸ ر)، چندانک (همان، ۱۴ پ)، آنجا (همان، ۴۶ ر)، آنست (همان، ۱۰۸ ر)، ایشانرا (همان، ۱۰۷ ر).

## ۶- متن نامه

این نامه‌ای است که شیخ الشیوخ، شهید کامل مکمل، مجد الملّه و الدین البغدادی الخوارزمی - رضی الله عنه - به شیخ الاسلام، قدوه ارباب الطریقه، تاج الملّه و الدین الشنوبی نوشته بود به هرات در آن وقت که سلطان محمد - رحمه الله علیه - بر شیخ تاج الدین - قدس الله روحه العزیز - متغیر شده بود و او را فرموده بود تا شهر بند کنند.

بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱۱</sup>

الحمد لله رب العالمين والصلوة على نبيه محمد وآله اجمعين و سلام الله تعالى على سيدنا الشيخ الإمام الأجل، العالم الكامل، العارف المحقق، تاج الملّه و الدین، شیخ الاسلام و المسلمین، قدوه السالکین، صفوه المحققین، قطب الأولیا، زبده الأصفیا و رحمه الله و برکاته. أما بعد فقد أخبرنا الإمام أبو القاسم بن عبد الله النيسابوري و المؤيد بن أبي سعيد عبدالرزاق قالوا أخبرنا أبو الأسعد القشيري أنا عبد الحميد بن عبد الرحمن البحتري أنا أبو نعيم عبدالملك بن الحسن الأزهری أنا أبو عوانه حدثنا ابن الحديد ثنا<sup>۱۲</sup> أبو ربيعة ثنا أبو عوانه عن الأعمش عن مالك بن الحارث عن عبد الرحمن بن...<sup>۱۳</sup> عن عبدالله بن مسعود - رضی الله عنهما - قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَعْيَرَ مِنَ اللَّهِ تَع، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْعُدْرُ مِنَ اللَّهِ تَع، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَ أَرْسَلَ الرُّسُلَ» هذا حديث صحيح. علامت محبت و امارت مودت، غیرت است و حقیقت، ظهور غیرت بر مقدار محبت و اندازة دوستی تصور توان کرد تا چندان که محبت زیادت می شود بدان اندازه آثار غیرت ظاهر می شود و چون آفریدگار سبحانه و تعالی علی العموم هر که را استعداد خطاب خود کرامت کرد در سلک استحقاق غیرت خود کشیده است. هر وقت که به تخصیص، بنده‌ای را بر قضیت «فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» [المائدة: ۵۴] از

عدم برگزیند و به واسطه صورت رعایت حقوق فرائض، او را در زمره خواص مقربان آرد که «لَنْ يَتَقَرَّبَ الْمُتَقَرَّبُونَ إِلَيَّ بِمِثْلِ آدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِمْ» و به وسیلت اصناف عبادات نوافل و انواع مجاهدات و ریاضات بر قاعده حقیقت متابعت، ورا در دایره مقام خاص‌الخاص، لایق خاصیت محبوبی گرداند «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ»، لابد به مقدار ترقی او بر مراتب محبوبی، آثار غیرت پادشاه - تبارک و تعالی - در حق او زیادت می‌گردد و چون ترقی خواص در مراتب قربت و محبت نهایت‌پذیر نیست، آثار غیرت حضرت عزت نهایت‌پذیر نباشد، لکن غیرتی که خواص و عوام را فرا می‌گیرد، اقتضای آن می‌کند که از لذات دنیا و تمتعات آن بعضی در حق ایشان محرم گردد و ایشان را یارای پیرامن آن گشتن نماند و اگر به حکم تساهل ملوث آن گردند، استحقاق دوزخ که صورت غضب و کمال بعد حضرت است، ثابت شود. لابد باشد که غیرتی که استحقاق آن جز خواص خواص را حاصل نبود، اقتضای آن کند که حقیقت التفات به ما سوی الله در حق ایشان حرام گرداند. «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» [طه: ۱۳۱]، اشارت بدین تحریم باشد، «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى» [النجم: ۱۷]، خاصیت قبول این تحریم بود:

#### بکشمتم ز دوستی و خونت بخورم

ابوسعید بن ابی‌الخیر - قدس الله روحه - گفت که چون کار قبول خلق به جایی رسید که پوستی که از خریزه‌ای که اتفاق تناول آن افتاده بودی به چندین دینار می‌خریدندی و نجاستی را که از دراز گوش منفصل شده بودی که بر آن جا نشسته بودمی به تبرک بر روی می‌مالیدندی، به سرم رسید که «أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ» (فصلت: ۵۳). مسأله، عکس پذیرفت و کار چنان شد که بر سر دیواری که بر آن نشستمی خاکستر یا نجاست بر سرم فروریختندی و در هر مسجدی که قدم در وی نهادمی، کس گرد آن مسجد نگشتی. گفتندی تا این دیوانه در آن جاست، ما در آن جا نرویم:

با دشمن و با دوست بدت می‌گویم تا هیچ کس دوست ندارد جز من<sup>۱۴</sup>  
چون خلیل به سر مشرب «فَأَنَّهُمْ عُدُوُّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» [الشعراء: ۷۷] رسید، سر حلت آشکارا گشت، ندای «وَأَتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» [النساء: ۱۲۵] در ملکوت افتاد، اضطراب در نهاد سگان حظایر قدس پدید آمد، زلزله و رعشه بر وجود و اجزای روحانیان و کروییان غالب گشت، آتش غیرت، خاک از عالم هستیشان برآورد. اکرم الأکرمین و أرحم الرّحمین - تبارک و تعالی - خواست تا برسان دعوت خلیل در نظر عبودیت که رمص خودبینی «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» [البقره: ۳۰] داشت،

آشکارا کند و به حسب اظهار استحقاق و این کمال مرتبه را حضرت را که مشکور بود، معذور دارد «عِنْدَ الْأَمْتِحَانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ أَوْ يُهَانُ»، خلائق و محتاجان را به درخواست به در او آورد. خلیل هر مال و نعمت که داشت، تمهید قاعده میزبانی با آشنا و بیگانه در میان نهاد و تا در آفت حب المال که یکی از جمله آفات عالم بشریت است، قدم هم‌نش نلغزد و درین معنی در دعوی «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي» [الشعراء: ۷۷] درست آمد. قضا و قدر آهنگ بلا بلندتر گردانید، رایت اختیار ارتفاع داد، غیرت وقت، قصد جگر گوشه کرد «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» [الصافات: ۱۰۲]. جوانمردوار در دعوی «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» [الشعراء: ۷۷]، برسان تسلیم «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» [الصافات: ۱۰۳] ظاهر گردانید. چون هنوز سرّ توحید را بر حقیقت صدق باطن نقطه خلّت چیزی باقی بود، قضا و قدر، دواعی سوختن خلیل در باطن نمرود پدید کرد و او را به واسطه منجنیق به آتش انداخت. جبرئیل را - علیه السلام - طاق سکون نماند، در اثنای آن واقعه، به پندار آن که او را با خود پیوندی هست، زفان بیان هل لک من حاجه بگشاد. صدق باطن خلیل در اظهار برسان دعوی «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي» [الشعراء: ۷۷]، لطمه بی محابای اما لیک فلما به روی دستگیری او باز نهاد. چون غیرت حق، به بهانه جلوه گری خلیل و اظهار کمال استحقاق او خلعت و کرامت خلّت را، ولایت باطن خلیل از زحمت اغیار خالی گردانید، نظر ملایکه بر کمال صدق خلیل افتاد. همه به اتفاق، تسلیم کمال تسلیم او کردند که: يَا رَبِّ فَبِحَقِّ إِنْتَحَدْتَهُ خَلِيلًا. آهن پاره‌ای را مدت‌ها میان آتش و آب و زخم مطرقه پرورش دهند تا در آن مقاسات و شداید و اصناف محن، به مرتبه شمشیری رسد و از زحمت آتش و زخم پتک خلاص یابد. با این همه، گاه‌گاه به واسطه ملاقات سختی سنگی، چیزی از جوهر او به لطف کم کنند تا در تیزی او افزایش. سال‌ها در جلوه گری حضرت دل عزیز، سرور محبوبان، شیخ الاسلام - متّع المسلمین بطول بقائه - مقبول نظر خاص و عام و آشنا و بیگانه است. اگر در احاحین، غیرت حضرت عزّت، سنگ ناکامی بر قضیه تنبیه «أَوْ كَمْ يَكْفٍ بِرَبِّكَ» [فصلت: ۵۳] در آبگینه خانه مرادی اندازد، دل و جان به شکرانه در میان باید نهاد. بیت:

روزی که دلت شود ز جانان پر درد      شکرانه هزار جان، فدا باید کرد<sup>۱۵</sup>

اندر ره عاشقی چنان باید مرد      کز دریا خشک خیزد از آتش سرد<sup>۱۶</sup>

عمرهاست تا خلوت‌خانه‌های هرات به رسوخ قدم مریدان گرم‌روان یگانه جهان، محسود بقاع عالم است. گویی اثر نالش آن بقاع ظاهر شد. آفریدگار - سبحانه و

تعالی - بر سوز و نیاز آن مواضع ببخشود، چندان تعبیه برانگیخت تا غیرت حق خود بیاید و بقاع دیگر که تعطش ایشان زیادت بود، از آن ولایت حظی و نصیبی گیرند و شمشیر همّت بزرگوار آن یگانه جهان را بار دیگر بر سنگ زنند. چون دیده حقیقت او در بلای بینایی عطاست، در صورت احتیاج دیگران، صد هزار شکر در ذمت عبودیت او واجب باشد. مبارک باد روزی که صورت بلا به ابویزید - قدس الله روحه - نرسیدی گفتی: «خداوندا نان فرستادی، نان خورش بفرست». شک نیست که شیاطین الانس، صورت قبول آن یگانه جهان و کمال ارادت طایفه مقبولان هرات در حضرت سلطان عالم، پادشاه بنی آدم، اسکندر ثانی، جمشید وقت، ظلّ الله فی الأرض - خلد الله سلطانه - به اوقات ...<sup>۱۷</sup> در موضعی که موجب تغییر پادشاهان باشد، عرضه داشته بودند که تغییری تمام به باطن عزیز ایشان راه یافته بود. چون بر مکاید شیطنت آن طایفه اطلاع افتاد، آن خیال محال چندان متمکن شده بود که این ضعیف را چنان که واجب کند و کمال شفقت او در حق ایشان محرض آید، از عهده تقریر حق بیرون نمی‌توانست آمد. چندان که سلطان - خلد الله ملکه - عزیمت نهضت خراسان فرموده بود و این ضعیف یقین دانست که هر آینه او را بر صوب هرات، داعیه حرکت ظاهر شود و چون رایات عالیّه او به مبارکی آن جا رسند، قلعه هرات و امثال آن را اعتبار نماند<sup>۱۸</sup> و بر قضیه «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا» [النمل: ۳۴] الآیه، توقع آفات و سیاست‌های بی حساب ظاهر گردد، از حضرت پادشاه جهان، فرمان‌ده روی زمین، الغ ترکان عالم<sup>۱۹</sup> - خلد الله سلطانه - درخواست کرده آمد و بعضی محامد و مآثر و علم و عمل و مجاهده و ذوق و شوق آن یگانه جهان که در زلفان و بیان این ضعیف گنجد، تقریر کرده، کمال خوب‌اعتقادی و صدق ارادت و خداترسی او - که زندگانش باد - آن اقتضا فرمود که تفصیل این، حضرت سلطان عالم فرستاد و از زلفان این ضعیف پیغام داد که تا دل عزیز را با آن یگانه جهان و اصحاب او صافی نگرداند و خیال محالی را که نقل کرده‌اند از باطن عزیز محو نفرماید، حصن هرات مستخلص نگردد تا باری چون این حکایت به سمع مبارک سلطان عالم رسید و این تنبیه را اعتبار فرمود و قلعه گشاده شد، به شرط وفا نمود و آن یگانه جهان را در عنایت و اعزازی که وقت اقتضا کند، در ظلّ عنایت خود آورد تا طایفه از آن شیاطین الانس چون از همه خبث‌ها نومید شدند و دانستند که حال ارادت و حسن اعتقاد پادشاه جهان، فرمان‌ده روی زمین در حق طالبان حق - سبحانه و تع - تا چه حد باشد، آن‌جا تقریر زدند تا سلطان عالم - که زندگانش باد - آن یگانه جهان را به دهستان فرستد نه

به خوارزم. خود این خبر بدین ضعیف رسید و بر عقب آن تشریف خطاب بزرگوار رسانیدند به حضرت پادشاه - که زندگانش باد - چون رسیده باشد و آن خطاب عرضه داشته آمد. کمال عاطفت و پادشاهی و ارادت خوب اعتقادی پادشاه چنان اقتضا فرمود که مثالی مشتمل بر انواع عاطفت و دلجویی آن بزرگوار وقت بفرستد تا به فراغ دل و استظهار تمام، به مراقبت و جمعیت مشغول باشد. چه در غیبت سلطان عالم، استحضار آن بزرگوار راست نیاید، چون رایات عالیة سلطان عالم به مبارکی به دارالملک خوارزم بازرسد، این ضعیف تقریر آن کند *إن شاء الله تعالی*. که ولایت خوارزم را که بر ایشان حق خدمت زیادت دارد، از قدم و دم آن بزرگوار جهان محروم نگردانند، هر چند زودتر بدین حضرت رسد و دوستکام از این جا روی به مقر عز و مقام جمعیت خود آرد *إن شاء الله تعالی*. این ضعیف، این قدر از راه شفقت بر حال پادشاه - که زندگانش باد - بر رأی او عرضه داشته است و خواهد داشت که هشتاد سال است تا خانقاه هرات که منشأ و مرکز مردان خدای و اولیای بزرگ است، حفظ آن بقعه که مخ بیضه مسلمانان است، واجب باشد. امید به فضل خدای تعالی آن است که اثر صدق و اخلاص این ضعیف درین باب به دل عزیز ایشان برساند و ایشان را در دین و دنیا از ثمرات آن محفوظ گرداند *إن شاء الله تعالی* عزیز. آورده اند که ابراهیم بن ادهم - قدس الله روحه - در آن وقت که خود را به مزد داده بود و باغبانی می کرد، ترکی بدو رسید از وی میوه خواست. فرمود که من باغبانم، مرا اجازت میوه دادن نیست. ترک، چماقی چند بر وی زد. ابراهیم روی به آسمان کرد و ترک را دعای خیر گفت و او را از حق - تعالی - آمرزش خواست. عزیزی را آن حال عجب آمد که موافق طبع زهاد ظاهر نبود. از ابراهیم سبب دعای خیر باز پرسید، فرمود که چون مرا از وی نیک افتاد، نخواستم که او را از من بد افتد. بحمد الله - تعالی - وارث آن بزرگان صاحب نظر شمائید. چون *علی الحقیقه* شما را ازین پریشانی ظاهر و ازعاج صورت نیک افتاده است، همت مبارک بر آن مقصور باید داشت که سلطان عالم را - که زندگانی او باد - از این معاملات که به تصرف قضا و قدر ظاهر شد، نیک افتد که جوان مردی جوان مردان راه حق جل جلاله که آن یگانه جهان پیشوای ایشان است، بر این جملت است. در میانه، غصه این ضعیف راست که از سعادت خدمت که مطلوب دل و جان است، محروم است و یا لیت که امکان حرکت بودی تا *سَحْبًا عَلَيَّ أَلَوْجَهٍ أَوْ مَشِيًّا عَلَيَّ أَلرَّأْسِ* به خدمت شتافتی؛ اما گفته اند شعر:

سخن نغز خوب، طوطی گفت خلعت طوق مشک، فاخته یافت<sup>۲۰</sup>

نیاز بدان حضرت دل و جان ما را بود و بی‌خبران دهستان بدان سعادت مستسعد شدند لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. امید است که سلام و دعای این ضعیف، به مخدوم و مخدوم‌زادگان برساند و آرزومندی بی‌نهایت به جمال هریک تقریر فرماید. حلقه‌به‌گوش آن حضرت فرزند، محمد که به تشریف سلام مشرف شده است، خدمت و دعا می‌رساند. جمله اصحاب، نیاز شوق عرضه می‌دارند و از حق - سبحانه - دریافت سعادت خدمت می‌خواهند و اَلَمْ تَمّت.

## ۷- نتیجه‌گیری

درباره احوال تاج‌الدین اشنوی اطلاعات دقیقی در دست نیست. دانش‌پژوه با توجه به اقامت اشنوی در همدان، وی را همدانی دانسته و طاهری خسروشاهی نیز او را از متصوفه گمنام تبریز معرفی کرده است. نجم‌الدین دایه، نسبتش را عراقی نوشته و مایل هروی هم بر این باور است که تاج‌الدین ظاهراً از اشنه آذربایجان برخاسته و از آن پس در هرات به سیر و سلوک عرفانی و درس و وعظ پرداخته است. وی روایت شمس‌الدین عبداللطیف را مبنی بر اقامت تاج‌الدین در اشنوه و اینکه در آنجا رباطی داشته، رد می‌کند. فصیح‌خوافی از اقامت اشنوی در هرات یاد کرده و اصیل‌الدین واعظ و جامی نیز از مدفن او در هرات سخن گفته‌اند. درباره روزگار اشنوی نیز اختلاف نظر وجود دارد. مستوفی تاج‌الدین را از مشایخ صوفیه عصر مغول برشمرده و نفیسی وی را از مشایخ نقشبندی قرن نهم به شماره آورده است. دانش‌پژوه مراد او، یعنی شمس‌الدین محمد بن عبدالملک دیلمی را زنده به سال ۶۹۹ ق. برگرفته که با این تخمین، تاج‌الدین اشنوی باید سده هشتم را هم درک کرده باشد. عرشی معتقد است که اشنوی می‌بایست پس از ۵۳۶ ق. و پیش از ۶۵۴ ق. در گذشته باشد و دلبری‌پور هم وفات وی را پس از سال ۵۹۸ ق. پنداشته، اما مایل هروی هیچ‌یک از این تخمین‌ها را در خصوص زندگی اشنوی صائب نمی‌داند. او بر این اعتقاد است که تاج‌الدین دوران شکوفایی حیات فکری خود را در نیمه دوم از قرن ششم سپری کرده؛ است، طوری که در حدود سال ۶۰۰ ق. به مقام ارشاد دست یافته و از شهرت و اعتبار کافی برخوردار بوده است. تولد او را حدود سال ۵۵۰ ق. و وفاتش را نیز در میانه دو سه دهه نخستین از نیمه اول قرن هفتم تخمین زده است. نجم‌الدین دایه هم در مقدمه بحر الحقایق و المعانی فی تفسیر السبع المثانی، تاریخ درگذشت اشنوی را سال ۶۲۰ ق. و در همدان ذکر



کرده است و صفری آق‌قلعه نیز براساس همین نوشته و اینکه نجم‌الدین دایه سالیان متعدّد در همدان از محضر اشنوی بهره برده، این سخن را که تاج‌الدین در هرات سکونت داشته و در این شهر پهلوی مدفن مجدالدین طالبه به خاک سپرده شده، نادرست دانسته است. نامه نویافته از مجدالدین بغدادی به اشنوی نیز این ادعا را ثابت می‌کند که وی حوالی سال‌های ۵۹۷ تا ۶۰۲ ق، ضمن اقامت در هرات، در خانقاهی کهن به هدایت مریدان می‌پرداخته و مقام و آوازه وی چنان بلند بوده است که اطرافیان محمد خوارزمشاه، از ترس نفوذ معنوی او، با تخریب وی نزد خوارزمشاه باعث تغییر نظر سلطان می‌شوند و سلطان هم به محض محاصره هرات، او را زندانی می‌کند و عارف بزرگی همچون مجدالدین بغدادی ضمن تعظیم و بزرگداشت وی و نیز آرزوی دیدار او در خوارزم، از نفوذ بسیار زیاد خود در دربار خوارزمشاهیان برای رهایی او از بند اسارت بهره می‌گیرد. در نهایت، با تلاش‌های بغدادی، خوارزمشاه، اشنوی را به دهستان تبعید می‌کند. در این ماجرا، صدرالدین محمد اشنوی همراه پدر خویش در هرات بوده و احتمالاً وی نیز به دهستان تبعید شده باشد. به نظر می‌رسد در میانه همین سال‌های تبعید اشنوی به دهستان است که نجم‌الدین دایه چند سالی در دهستان و سپس در ری و همدان به خدمت او رسیده باشد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. نسبت وی در منابع گوناگون به صورت‌های اشنوی (اشنوی، ۱۳۶۸: ۳ و ۸)، اشنوی (اشنوی، قرن ۱۰: ۱ پ)، (عبداللطیف، ۱۳۴۷: ۲۰۸)، (روزبهان ثانی، ۱۳۴۷: ۲۷)، (اشنوی، ۱۳۶۸: ۲ و ۶)، شنوبی (جنگ ۲۹۹۶ ف، ۷۰۶-۷۱۰: ۱۴ ر)، (اشنوی، قرن ۱۰: ۷۴ ر)، شنوی (سهروردی، ۱۳۶۴: ۸) اشنوی (جامی، ۱۳۷۰: ۳۶۰)، (واعظ، ۱۳۵۱: ۳۷)، (مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۷۳)، شنوی (همان، ۹۸ و ۱۳۷) و المثنوی (انوار، ۱۳۵۴: ۷۵۱/۶) آمده است. نسبت فرزند وی، صدرالدین اشنوی را نیز به صورت الشنوخ (دلبری‌پور، بی‌تا: ۶۸۱)، ابشهی (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۲۴) الشنوهی (شنوهی، ۸۶۶: برگ یادداشت ابتدای رساله) و اشنویه‌ای (دانش‌پژوه و افشار، ۱۳۷۳: ۱۰۹) ذکر کرده‌اند.
۲. قصه‌ای با نام اشنوه در ولسوالی نجراب (دره پته) ولایت کاپیسی افغانستان وجود دارد (بی‌نا، ۱۳۵۳: ۶۹/۱ و جیلانی، ۲۰۰۰: ۱۴-۱۷). در مکتوبی که تاریخ ۵۷۰ ق را دارد، از صوفیان اشنه یاد شده و تیمارداشت آنان به بدرالدین امین‌الاسلام عمر دوانی تفویض گردیده است (بی‌نا، ۱۳۵۵: ۲۷۶ و ۲۷۷؛ به نقل از اشنوی، ۱۳۶۸: ۶ پانویس ۱۹).

۳۴ / آگاهی‌هایی تازه درباره تاج‌الدین محمود اشنوی و ارتباط وی با مجدالدین بغدادی ... / صباغی و ...

۳. طاهری خسروشاهی به نقل از حسین‌زاده در این باره چنین می‌نگارد: «گویا سیف‌الدین باخرزی در مسافرت به تبریز، از شیخ‌الاسلام تاج‌الدین اشنوی از متصوِّف گمنام تبریز در اواخر قرن ششم خرقه تبرک گرفته است (طاهری خسروشاهی، ۱۳۹۵: ۴۲)».

۴. از این رساله، دو نسخه موجود است: یکی نسخه شماره ۱۷۹۷/۲ در کتابخانه سپهسالار تهران (شهید مطهری)، دارای ۲۴ برگ (۱۵ ر- ۳۸ پ) (دانش‌پژوه و منزوی، ۱۳۵۵: ۷۴۹/۵) و دیگری نسخه شماره ۷۸۱۳/۵ دانشگاه تهران، دارای ۲۸ برگ (۱ پ - ۲۹ پ) (دانش‌پژوه، ۱۳۵۶: ۷۱۱/۱۶). البته در فهرست نسخه‌های خطی این دو کتابخانه نام مؤلف این رساله مشخص نشده و با توجه به جملات «الامام شیخ‌الاسلام، قطب‌العالم والدی محمود اشنوی رضی الله عنه و أرضاه و اعطاه ما یحبّه و یرضاه» (اشنوی، ۷۱۹: ۲۵ پ) و «انا شیخی شیخ‌الاسلام، حجّه الله علی الخاصّ و العالم، قطب‌العالم تاج‌الملّه و الدّین ابو محمّد محمود بن خداداد ابن ابی بکر بن یوسف الاشنوی قدّس الله روحه و نور ضریحه» (همان، ۳ پ)، می‌توان انتساب آن را به صدرالدین اشنوی قطعی دانست.

۵. صدرالدین اشنوی، حدیث سوم را از شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۶۳۲ ق) با جمله دعایی «اعلی الله درجته و اعلن حجّته» (همان، ۳ پ) نقل کرده که این مطلب نشان می‌دهد سهروردی در زمان تألیف رساله زنده بوده است.

۶. تنها نسخه شناخته شده این اثر، ضمن مجموعه‌ای به شماره ۱۷۹۷/۷ (۱ پ - ۱۲۹ ر) در کتابخانه سپهسالار تهران نگهداری می‌شود. نسخه به خط نستعلیق در قرن دهم هجری در ۱۳۰ برگ کتابت شده؛ اما گویا محمّد مهدی الحسینی که نام وی در آخر نسخه آمده، با خطی کم‌رنگ‌تر از متن، تاریخ ۶۷۰ ق را به آن افزوده که به اعتقاد منزوی شاید این تاریخ ساختگی باشد (دانش‌پژوه و منزوی، ۱۳۴۰: ۳/۳۵۵ و ۳۵۶ و منزوی، ۱۳۵۶: ۱۶۷/۷). شاید هم کاتب، تاریخ نسخه اصل را که در اختیار داشته، به متن افزوده است.

۷. دهستان، مرکز ناحیه بادغیس بوده و محل آن هم جایی است که امروزه مرقد خواجه دهستان در شمال خاوری هرات است. این شهر در قرن چهارم دومین شهر بزرگ بادغیس و به قدر بوشنگ بود و بالای کوهی جای داشت (لسترنج، ۱۳۹۳: ۴۴۰). در جغرافیای تاریخی، محل دیگری نیز به نام دهستان وجود داشته که به مسافت شش روز راه یا پنجاه فرسخ، در شمال آبسکون و چهارمنزلی شهر گرگان در ولایتی به همین نام قرار داشته که در قرن چهارم، در سرزمین ترکان بوده است (همان، ۴۰۵).

۸. نکته قابل توجه آن است که در دو موضع از همین مجموعه، نام رساله مذکور غایب/الامکان فی درایة الزّمان ذکر شده است (ناظر کازرونی، ۱۱۸۳: ۵ حاشیه و ۶ ر).

۹. در مجموعه رباعیات دانشگاه استانبول به جای «این دل ما»، «این دل من» ضبط شده است (بی‌نا، بی‌تا: ۱۴۸ ر).

۱۰. نمی‌دانم (اشنوی، ۱۳۶۸: ۱۰۰).

۱۱. پس از «بسم الله الرحمن الرحيم»، عبارت «ربّ تمّم» آمده است.

۱۲. در اصل بی‌نقطه است.

۱۳. در اصل، این کلمه پاک شده است.

۱۴. صورت کامل رباعی چنین است:

در عشق تو پای کس ندارد جز من      در شوره، کسی تخم نکارد جز من  
با دشمن و با دوست بدت می‌گویم      تا هیچ کس دوست ندارد جز من  
(عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۳۱۷)

۱۵. صورت کامل رباعی در نسخه چاپی دیوان سنایی چنین است:

روزی که دلت بود ز جانان پر درد      شکرانه هزار جان فدا باید کرد  
اندر سر کوی عاشقی ای سره‌مرد      بی‌شکر قفای نیکوان نتوان خورد  
(سنایی غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۱۳۰)

۱۶. این بیت در نسخه چاپی دیوان، بیت دوم رباعی دیگری است:

چون چهره‌توز گریه باشد پر درد      زنهار به هیچ آبی آلوده مگرد  
اندر ره عاشقی چنان باید مرد      کز دریا خشک آید از دوزخ سرد  
(همان)

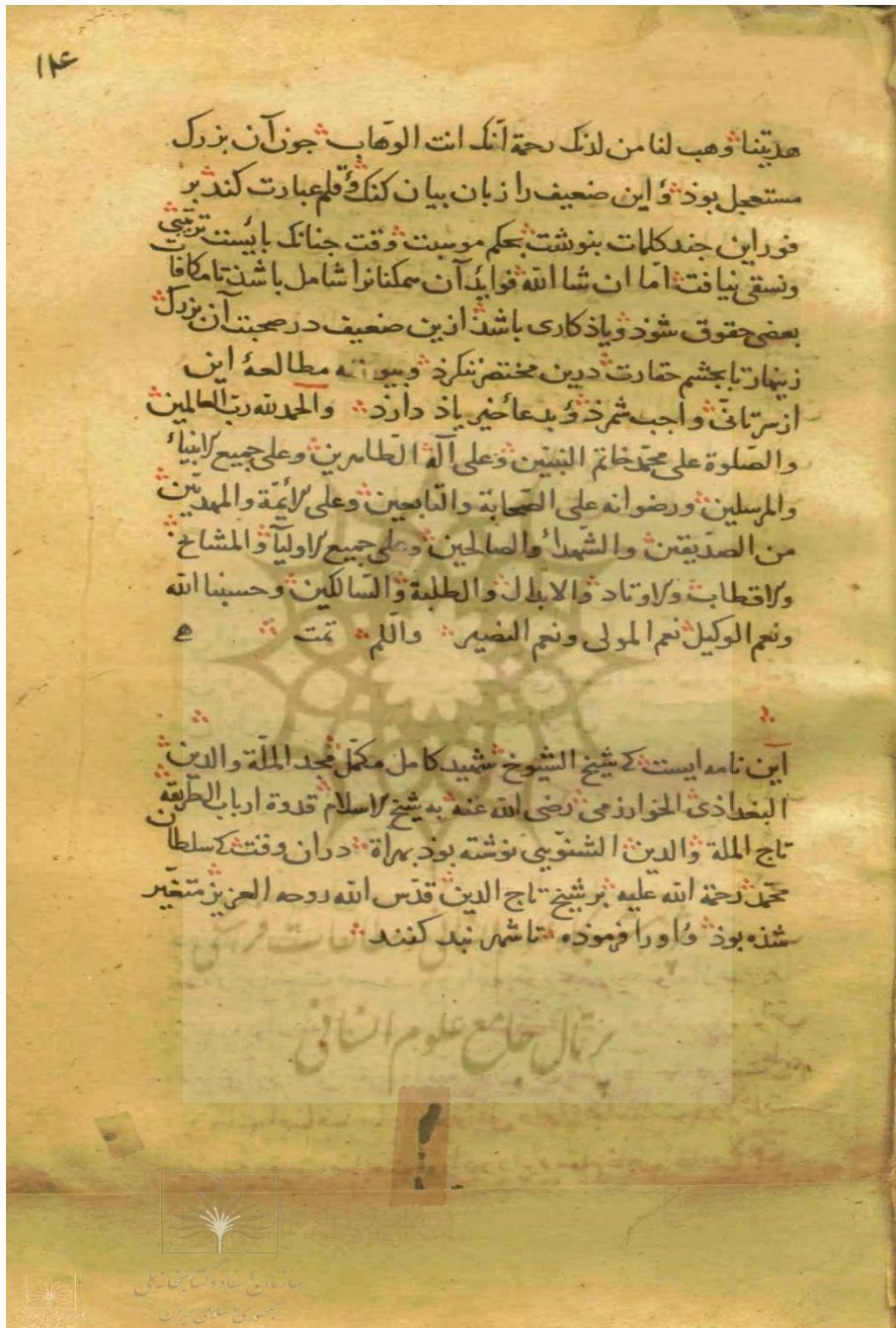
۱۷. یک واژه، ناخواناست.

۱۸. اصل: نماید.

۱۹. منظور ترکان خاتون، مادر سلطان محمد خوارزمشاه است.

۲۰. این بیت در دیوان مسعود سعد این‌گونه ضبط شده است:

سخن خوب و نغز طوطی گفت      خلعت و طوق مشک، فاخته یافت  
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۸۳۱/۲)



## فهرست منابع

قرآن کریم.

احراری، عبدالکریم (۱۳۱۰). رساله مزارات با برکات هرات، کابل: دانش.  
احمد وزیر، تاج‌الدین (۱۳۵۳). بیاض تاج‌الدین احمد وزیر (نسخه برگردان)، زیر نظر ایرج افشار و مرتضی تیموری، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.

اشنوی، تاج‌الدین (۱۳۶۸). مجموعه آثار فارسی تاج‌الدین اشنوی، تصحیح نجیب مایل هروی تهران: کتابخانه طهوری.

\_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). «تحقیق الروح»، مقدمه و تصحیح نجیب مایل هروی. نشریه معارف، شماره ۲۰، صص ۴۹-۵۷.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). تحقیق الروح (ضمیمه شرب مدام)، تصحیح محمود نجفی، قم: آیت اشراق

انوار، عبدالله (۱۳۵۴). فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۶). عبهر العاشقین، تصحیح هانری کرین و محمد معین، تهران: منوچهری.

بی‌نا (۱۳۵۳). اتلس قریه‌های افغانستان، کابل: اداره مرکز احصائیه صدر اعظمی.  
جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۰). نفحات الأنس، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.

جعفریان، رسول (۱۳۷۷). میراث اسلامی ایرانی، جلد ۹، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.  
جیلانی (عارض)، غلام (۲۰۰۰). جغرافیای ولایات افغانستان، بی‌جا: اداره کتابخانه‌های سیار اریک.

دلبری پور، اصغر (بی‌تا). فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های قوتیه، آنکارا: راینزی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.

دانش پژوه، محمدتقی (۱۳۴۰). فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۱۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۵۷). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، جلد ۱۶، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

\_\_\_\_\_ و ایرج افشار (۱۳۷۳). فهرستواره کتابخانه مینوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۳۸ / آگاهی‌هایی تازه درباره تاج‌الدین محمود اشنوی و ارتباط وی با مجدالدین بغدادی ... / صباغی و ...

\_\_\_\_\_ و اسماعیل حاکی (۱۳۶۲). نسخه‌های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران)، جلد ۱۱ و ۱۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.  
\_\_\_\_\_ و علی نقی منزوی (۱۳۴۰). فهرست کتابخانه سپهسالار، جلد ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

\_\_\_\_\_ (۱۳۵۵). فهرست کتابخانه سپهسالار، جلد ۵، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.  
درایتی، مصطفی (۱۳۹۲). فهرست نسخه‌های خطی ایران (فخرا)، جلد ۲۳، تهران: انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

رحمتی، محسن (۱۳۹۰). «خوارزمشاه علاءالدین محمد»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، جلد ۱۶، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، صص ۳۰۷-۳۱۲.  
روزبهان ثانی، شرف‌الدین ابراهیم (۱۳۴۷). تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان (ضمیمه روزبهان نامه)، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار ملی.  
زرکوب شیرازی، معین‌الدین احمد (۱۳۵۰). شیرازنامه، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۸). دیوان، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ هفتم، تهران: کتابخانه سنائی.  
سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۶۴). عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور عبدالؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

شروانی، جمال خلیل (۱۳۷۵). نزهة المجالس، تصحیح محمد امین ریاحی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.

شهبازی، مجتبی (۱۳۹۵). «برخی یادداشت‌ها درباره تفسیر فتوح الرحمان فی اشارات القرآن و مؤلف آن شمس‌الدین محمد بن عبدالملک دیلمی همدانی»، آینه پژوهش، شماره ۱، صص ۵-۱۹.

شیرازی، ابوالقاسم جنید (۱۳۲۸). شدّ الازار فی حطّ الأوزار عن زوار المزار، به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: مجلس.

شیرازی، عیسی بن جنید (۱۳۶۴). تذکرة هزار مزار، تصحیح عبدالوهاب نورانی وصال، تهران: کتابخانه احمدی.

شیرازی، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۳۸). تاریخ و صاف الحضرة، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن سینا و جعفری تبریز.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۴، شماره ۲۹، تابستان ۱۴۰۱ / ۳۹

\_\_\_\_\_ (۱۳۴۶). *تحریر تاریخ و صَاف*، به قلم عبدالمحمّد آیتی، تهران: بنیاد

فرهنگ ایران.

صفری آق‌قلعه. علی (۱۳۹۶). «آگاهی‌هایی تازه از زندگی نجم دایه». گزارش میراث، شماره ۳ و ۴، صص ۱۱۹-۱۲۸.

طاهری خسروشاهی، محمّد (۱۳۹۵). «مناسبات عرفانی مشایخ آذربایجان با عارفان خراسان»، *زیان و ادبیات فارسی* (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، شماره ۲۳۳، صص ۲۷-۵۴. عبد‌اللطیف، شمس (۱۳۴۷). *روح الجنان فی سیره الشیخ روزبهان* (ضمیمه روزبهان نامه)، به کوشش محمّد تقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار ملی.

عرشی، امتیاز علی خان (۱۹۷۷). «اقبال اور عراقی»، *تقوش (اقبال نمبر)*، شماره ۱۲۱، صص ۱۲۶-۱۳۳.

عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد (۱۳۶۳). *دیوان*، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران: کتابخانه سنائی.

گولپنارلی، عبدالباقی (۱۹۷۲). *فهرست نسخه‌های خطی موزه مولانا*، جلد سوم، آنکارا: مؤسسه تاریخ ترکیه.

لسترنیچ، گای (۱۳۹۳). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، چاپ ۹، تهران: علمی و فرهنگی.

متینی، جلال (۱۳۴۶). «رسم‌الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، *مجله دانشکده ادبیات مشهد*، شماره‌های ۲ و ۳، صص ۱۵۹-۲۰۶.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*، به کوشش عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.

مسعود سعد سلمان (۱۳۶۴). *دیوان*، تصحیح مهدی نوریان، اصفهان: کمال.

منزوی، علی نقی (۱۳۸۶). *فهرستواره کتاب‌های فارسی*، جلد ۷، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.

نفیسی، سعید (۱۳۴۴). *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی*، تهران: کتابفروشی فروغی.

واعظ، اصیل‌الدین عبدالله (۱۳۵۱). *مقصد الإقبال سلطانی و مرصد الآمال الخاقانی*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

واعظ، اصیل‌الدین عبدالله و دیگران (بی‌تا). *رساله مزارات هرات*، به تصحیح، مقابله و حواشی فکری سلجوقی و عبدالرئوف ملک دینی، کابل: مرکز نشراتی فاروقی.

٤٠ / آگاهی‌هایی تازه درباره تاج‌الدین محمود اشنوی و ارتباط وی با مجدالدین بغدادی ... / صباغی و ...

### نسخه‌های خطی

اشنوی، تاج‌الدین محمود (قرن ۱۱). روحیه (معرفت الله)، مشهد: کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۱۸۳۹۴.

اشنوی، صدرالدین (قرن ۱۰). ورد الجنة و بدر الدجنه، تهران: کتابخانه سپهسالار (شهید مطهری)، شماره ۱۷۹۷/۲.

\_\_\_\_\_ (۷۱۹ ق). ورد الجنة و بدر الدجنه، تهران: کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۷۸۱۳/۵.

\_\_\_\_\_ (قرن ۱۰). تحفه اهل الوصول فی علم الفصول، تهران: کتابخانه سپهسالار (شهید مطهری)، شماره ۱۷۹۷/۷.

\_\_\_\_\_ (۱۱۳۲ ق). تحقیق الروح، کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا، شماره M. 682/5.

\_\_\_\_\_ (۸۶۶ ق). نسیم التسنیم، تهران: کتابخانه مینوی، عکس شماره ۱۲۱.

بی‌نا (۷۰۶ - ۷۱۰ ق). جنگک. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۲۹۹۶ ف.

بی‌نا (بی‌تا). مجموعه رباعیات، استانبول: دانشگاه استانبول، شماره FY.1203.

کاشی، عبدالعزیز (قرن ۸). روضه الناظر و نزهه الخاطر، استانبول: دانشگاه استانبول، شماره F.766.

ناظر کازرونی، عبدالحسین (۱۱۸۳ ق). السوانح، تهران: کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۴۲۱۴/۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



### References

*Holy Quran.*

- Ahrari, A. A. M. (1931). *Resala-e mazarat-e ba-Barakat-e herat*. Kabul: Danesh.
- Ahmad Vazir, T. (1974). *Bayaz Taj ad-Din Ahmad Vazir* (Facsimile). Edited by I. Afshar & M. Teymouri. Isfahan: University of Isfahan.
- Anwar, A. (1975). *The Catalogue of the Manuscripts in the National Library*. Tehran: National Library and Archives of Iran.
- Arshi, I.A. (1977). "Iqbal and Iraqi (Iqbal Number)". *Nuqoosh*. Vol.121. pp.126-133.
- Abdullatif, Sh. (1968). *Rawh al-Janan fi Sirat Sheikh Rouzbahan* (Rouzbahannama). Edited by M. Daneshpajouh. Tehran: Society for the National Heritage of Iran.
- Baqli Shirazi, R. (1987). *Abhar al-Asheqin*. Edited by H. Corbin and M. Mu'in. Tehran: Manoucheri.
- Jafarian, R. (1998). *Islamic Heritage of Iran*. Qhum: Ayatollah Marashi Najafi Library.
- Jami, A. (1991). *Nafahat al-Uns*. Edited by Mahmoud 'Abedi. Tehran: Itela'at
- Jilani ('arez), G. (2000). *Provinces Geography of Afghanistan*. Peshawar: Aric Mobile Libraries Department.
- Daneshpajouh, M. (1961). *The Catalogue of Tehran University*. Vol. 13. Tehran: University of Tehran.
- \_\_\_\_\_ & Hakemi, I. (1983). *The Manuscripts (Journal of Tehran University)*. Vol. 11 & 12. Tehran: University of Tehran.
- \_\_\_\_\_ & Munzavi, A. (1961). *Catalogue of Manuscripts in Sepahsalar*. Vol.3. Tehran: University of Tehran.
- \_\_\_\_\_ & Afshar, I. (1994). *Descriptive Catalogue of Minovi Library*. Tehrān: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- \_\_\_\_\_ & Munzavi, A. (1977). *Catalogue of Manuscripts in Sepahsalar*. Vol. 5. Tehran: University of Tehran.
- Darayati, M. (2013). *Union Catalogue of Iran Manuscripts (Fakhna)*. Tehran: National Library and Archives of Iran.
- Delbaripour, A. (?). *The Manuscripts Catalogue of Konya Librarys*. Ankara: Cultural Consultation of the Islamic Republic of Iran.
- Gulpinarli, A. (1972). *The Manuscripts Catalogue of Maulana's Museum*. Vol. 3. Ankara: Turkish Historical Society.
- Le Strange, G. (2014). *The Lands of the Eastern caliphats*. Translated by M. 'Irfan. 9<sup>th</sup> ed. Tehran: 'Elmi va Farhangi.
- Mas'oud Sa'd Salman (1985). *Diwan*. Edited by Mahdi nourian. Isfahani: Kamal.
- Matini, J. (1967). "Persian writing in the fifth century". *Journal of Mashhad Faculty of Literature*. No. 2 and 3. pp. 159- 206.

- Mustawfi, H. (1983). *Tarikh-e Guzida*. Edited by A. Navaei. Vol 2<sup>th</sup> ed. Tehran: Amirkabir.
- Munzavi, A. (2007). *Descriptive catalogue of Persian books*. Vol.7. Tehran: Center for the Great islamic encyclopedia.
- Nafisi, S.(1965). *History of Poetry and Prose in Iran and in Persian Language*. Tehran: Furouqi Bookstore.
- Oshnuvi, T. (1989). *A Collection of Persian Works of Taj al-Din Oshnuvi*. Edited by N. Mayel Heravi. Tehran: Tahouri Library.
- Rahmati, M. (2011). "Ala'-al-din Muhammad" *Encyclopaedia of World of Islam*. Edited by G. A. Haddad 'Adel. Tehran: Encyclopaedia Islamica Foundation. Vol. 16. pp. 307- 312.
- Ruzbahan sani, Sh. A. (1968). *Tuhfat al-'Irfan fi zekr-e Sayyed al-Aqtab Ruzbahan*. Edited by M. daneshpajouh. Tehran: Society for the National Heritage of Iran.
- Sanaei, A. M. A. (2009). *Diwan-e Sanaei*. Edited by M. Mudarres Razawi. 7th ed. Tehran: Sanaei.
- Zarkoub Shirazi, M. A. (1971). *Shirazname*. Edited by I. Va'ez Javadi. Tehran: Iran Culture Foundation.
- Shahsavari, M. (2016). "Some Notes on Fotouh ar-Rahman fi Isharat al-Qur'an". *Mirror of Studies*. Vol 1. pp. 5-19.
- Sharvani, J. kh. (1996). *Nuzhat al-Majales*. Edited by M. Riyahi. 2<sup>th</sup> ed. Tehran: 'Elmi.
- Shirazi, A. (1949). *Shadd al-azar fi hatt al-awzar 'an zawwar al-mazar*. Edited by M. Qazvini & A. Iqbal. Tehran: Majles Library.
- Shirazi, I. J. (1985). *Tazkera-e Hezar Mazar*. Edited by A. Nourani Wesal. Tehran: Ahmadi Library.
- Shirazi, Sh. A. (1959). *Tarikh -e Wassaf al-hazra*. Edited by M. Isfahani. Tehran: Ibn Sina & Ja'fari Library.
- \_\_\_\_\_ (1967). *Tahrir -e Tarikh -e Wassaf* . Edited by A. ayati. Tehran: Iran Culture Foundation.
- Safari Aqqal'a, A. (2017). "New Finding on the Life of Najm-e Daya in a Manuscript of his Bahr ul-haqayeq including his hol'ograph". *Heritage Report*. No. 3 & 4. pp. 119-128.
- Suhravardi, S. (1985). *'Awarif al-Ma'aref*. Translated by A. Isfahani. Edited by Q. Ansari. Tehran: 'Elmi va Farhangi.
- Taheri khusrushahi, M (2016). "The Mystical Relations between the Sheikhs of Azerbaijan and the Sufis of Khurasan". *Journal of Persian Language & Literature (Former Journal of the Faculty of Literature, University of Tabriz)*. No.233. pp.27-54.
- \_\_\_\_\_ (1990). "Tahqiq al- Rouh". Edited by N. Mayel Heravi. *Journal of Ma'ref*. No.20. 49-57.

- \_\_\_\_\_ (2014). *Tahqiq al- Rouh* (shurb-e mudam). Edited by M. Najafi. Qhum: Ayat-e Eshraq.
- Unsuri Balkhi, A. H. A. (1984) . *Diwan*. Edited by M. Dabirsiyaqi. 2<sup>th</sup> ed. Tehran: Sanai Library.
- Vaez, A. A. (1972). *Maqsad al-Aqbal Sultania wa Marsad al-amal al-khaqnia*. N. Mayel Heravi. Tehran: Iran Culture Foundation.
- Vaez, et.al (?). *The treatise Shrines of Herat*. Edited by A. Fekri Saljouqi & A.M. Dini. Kabul: Farouqi Publishing Center.
- ? (1975). *A Povisional Gazetteer of Afghanistan*. Kabul: Central Statistics Office prime ministry.

### Manuscripts

- Oshnuvi, S. (10<sup>th</sup> century). *Ward al-Janna wa Badr al-Dujna*. Tehran: Sepahsalar (Shahid Mutahhari) Library. No. 1797/2.
- \_\_\_\_\_ (719 H). *Ward al-Janna wa Badr al-Dujna*. Tehran: University of Tehran Library. No. 7813/5.
- \_\_\_\_\_ (10<sup>th</sup> century). *Tuhfat Ahl al-Wusul fi Elm el-Fusul*. Tehran: Sepahsalar (Shahid Mutahhari) Library. No.1797/7.
- \_\_\_\_\_ (1132 H). *Tahqiq al-Ruh*. California: University of Californi Library. No. M. 682/5.
- \_\_\_\_\_ (866 H). *Nasim al-Tasnim* (Photo). Tehran: Minuvi Library. No. 121.
- Oshnuvi, T. M (11<sup>th</sup> century). *Resala-e Ruhyya (Ma'refat Allah)*. Mashhad: astan-e Quds Razavi Library. No. 18394.
- Kashi, A. (8<sup>th</sup> century). *Rawzat al-Nazer wa Nuzhat al-khater*. İstanbul: İstanbul university. No. F.766.
- Nazer kazerouni, A. (1183 H). *Al-sawaneh*. Tehran: University of Tehran. No. 4214/5.
- ? (706-710 H). *Jung*. Tehran: National Library and Archive of Iran. No. F-2996.
- ? (?). *Majmou'a-e Ruba'yyat*. İstanbul: İstanbul University. No. FY.1203.



## New Insights into Taj ad-Din Mahmoud Oshnuvi and His Relationship with Majd ad-Din Baghdadi and the Court of Khwarezmshahian<sup>1</sup>

Ali Sabbaghi<sup>2</sup>  
Abdulmir Omeyrat<sup>3</sup>

Received: 2022/06/27

Accepted: 2022/09/24

### Abstract

Since there is no accurate information about the life of Taj ad-Din Mahmoud Oshnuvi, researchers have just speculated about the details of his life. Accordingly, publication of any document that can clarify some aspects of his life is of great importance. In this article, besides examining the opinions of the researchers about Oshnuvi's life and works, a newfound letter by Majd ad-Din Baghdadi is introduced; the content of which reveals that Oshnuvi lived around the years 597 to 602 A.H. in Herat. While staying in Herat, he guided his disciples, taught, and preached in an old monastery. At that time, his status and reputation were so high that the people around Muhammad Khwarazmshah, fearing his spiritual influence, tried to defame him. They attempted to alter Sultan's opinion about him. As soon as Khwarazmshah besieged Herat, he imprisoned Oshnuvi. At last, a great mystic like Majd ad-Din Baghdadi, who respected and honored him, exploited his great influence in Khwarazmshah's court to free Oshnuvi from captivity.

**Keywords:** Islamic mysticism, Khwarezmshahian era, Taj ad-Din Oshnuvi, Majd ad-Din Baghdadi, Manuscript.

---

1. DOI: 10.22051/jml.2022.40883.2393.

DOR: 20.1001.1.20089384.1401.14.29.1.8

2. Associate Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Arak University, Arak, Iran (Corresponding author). [a-sabaghi@araku.ac.ir](mailto:a-sabaghi@araku.ac.ir)

3. PhD student of Persian Language and Literature, Arak University, Arak, Iran. [amiromeyrat400@gmail.com](mailto:amiromeyrat400@gmail.com)

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997